

آینده



چشمه امیر کبیر که آقای
کل الملک ریخته اند

اقتراحات

آب زمزم و آتش

بقلم آقای دشتی

آب و آتش با هم جمع نمیشود ولی عرفی معتقد است که جمع میشود. بلکه بالاتر، آب زمزم و آتش هندو را با هم قابل تلاقی و جمع میداند و برای اثبات عقیده خود يك شعر هم گفته است :

« چنان بانیک وید سرکن که بعد از مردنت عرفی »

« مسلمانان بززم شویید و هندو بسوزانند »

این شعر هم در مجله آینده طبع و یکی از موضوع های اقتراحات آن بود. معنی آن پر واضح است : انسان باید طوری رفتار کند و بدرجه ای ملایم و خا کشیر مزاج باشد که همه کس شخص را « آدم خوبی » بداند ، حتی در نظر هندو و مسلمان یکسان باشد. این شعر یکی از دستور های اخلاقی است که در قرون اخیر ، در ایران خیلی شایع شده و از اصول و مبادی اخلاقی متصوفین و دراویش است و کما میگویم از سوقاتهای هندوستان باشد. حال باید دومی مسئله را اول مورد بحث قرار داد : یکی اینکه آیا انسان میتواند طوری زندگانی کند که اشخاص متغایر ، با مشربهای متباین ، بانسان نیک بین باشند . دوم اینکه بفرضی هم که انسان بتواند اینطور باشد چه محسنات و مزایائی خواهد داشت ؟ .

۱ - آیا انسان میتواند طوری رفتار کند که همه با آدم خوب

باشند؟ - البته میتواند، مخصوصاً در محیط اجتماعی هندوستان و ایران کنونی. برای اینکه انسان اینطور باشد لازم است قدری بلغمی مزاج، در مشربها و مسلکها و معتقدات بی عقیده و بی تعصب باشد، از هیچ چیز متأثر نشود، همه چیزها برای او یکسان باشد، بدنیا و امور دنیوی چندان وابستگی نداشته باشد، از گفتن دروغ هم پرهیزی نکند. بدیهی است وقتی انسان اینطور بیعلاقه و لاابالی و فارغ البال باشد کسی با او دشمنی نمیکند، زیرا تمام دشمنیها یا بر سر منافع و مصالح شخصی است، یا بر سر منافع نوعی. وقتی انسان، نه بمصالح شخصی و نه بمصالح نوعی پای بند نبود بالطبع مابین او سایرین تعارض و مخالفتی موجود نخواهد بود. اما برای اینکه علاوه بر نداشتن دشمنی، اشخاص متباین با عقاید و مشارب متباین، انسان را دوست بدارند، بحدیکه بعد از مرگ «مسلمان» بخواند با آب زمزم جسد او را غسل دهد و هندو هم بخواند پیکر او را طعمه آتش مقدس کند، یعنی هر دو طائفه او را از خود بدانند و بخوانند رسوم و تشریفات مذهبی خود را نسبت به جنازه اش مجری دارند، غیر از صفات مذکوره و در فوق چیزهای دیگری هم لازم دارد. لازم است بصفات مزبوره قدری مجامله و مدهانه و نفاق هم ضمیمه کند. در اینصورت بدیهی است که «هرکسی از ظن خود یار او میشود»!

۲ - فوائد این طور زندگانی کردن چیست؟ - در ایران فوائد بیشمار دارد: انسان در هر محفل و مجلسی راه دارد، کسی بانسان کار ندارد و در اینصورت انسان محتاج نیست بخود زحمت داده در صدد مدافعه برآید؛ همه کس بنظر احترام بانسان نگاه میکند، دیگر انسان لازم نیست برای جلب احترام عامه زحمتی بکشد یا خیراتی کند یا فوایدی بمردم برساند؛ بدون زحمت و دردسر مصدرکارهای مهم میشود، زیرا هر دسته ای او را بیطرف میدانند و تصدی او را ترجیح میدهند بر تصدی یکی از افراد بارتی مخالف. علاوه بر همه اینها انسان «آدم خوب» معرفی میشود: همه کس او را بحکمیت و قضاوت قبول دارد، حرف او و رای او بر همه آراء تفوق پیدا میکند، حیثیت و شان او در جامعه

غیرقابل تماس و مصادمه خواهد شد. اگر باورندارید به تاریخ قرون اخیر ایران مراجعه نمائید و به بینید چقدر «آدمهای خوب» فقط برای اینکه «آدم خوبی» بودند بکارهای مهم رسیدند. آن وسیله، اینهم فواید، شعر شاعر هم دلیل صحت این طرز سلوک است؛ دیگر برای زندگانی چه دستوری بهتر از این می‌خواهید!



راستی شما تصور میکنید علت انحطاط ایران غیر از شیوع اینگونه افکار مسموم قلندر مآبی چیز دیگر هست؟ شیوع اینگونه تعالیم آلوده به ضعف در میان ملتی علامت انحطاط اخلاق، رواج نفاق و دروغ، تعمیم ضعف و جبن، محو فضیلت اعتماد بر نفس و صراحت اخلاق، سستی اعصاب و ایمان، رخوت قوه مقاومت، از بین رفتن تعصب و حمیت و بالاخره بی‌اهمیت بودن تمام مسائل حیاتی و بازیچه شدن تمام مبادی و تعالیم مقدسه است. در یک ملت جوان و زنده که هنوز اعصاب او را دود بنک و تریاك احاطه نکرده است این گونه تعالیم مسخره و شایسته استهزا و تحقیر است زیرا افراد آن متکی به نفس هستند، در مقابل هر عقیده‌ای سر تسلیم فرود آورند نمیتوانند عقاید مخالف را با خونسردی قبول و به پذیرند، از گفتن دروغ و محامله‌عار دارند، مداهنه و تملق با اخلاق آنها راه ندارد؛ لذا صراحت اخلاق و لهجه، قوت ایمان و عقیده در میان آنها تعمیم دارد، حتی تهدید مرگ و اضمحلال هم نمیتواند آنها را از عقیده خود منصرف نموده و از گفتن کلمه حق بازدارد. روم در زمان جمهوریت، یعنی آنوقتیکه هنوز استبداد امثال نرون و کالیکولا نفوس را بعبودیت و رقییت و بالنتیجه بصعف مداهنه و تملق عادت نداده بود و عرب صدر اسلام، یعنی آنوقتیکه هنوز فضایل بدایت از نفوس آنها محو نشده و تعالیم اسلام بقوت و قدرت تمام بر روح آنها مستولی بود بهترین نمونه این ملکات فاضله هستند. امروز هم اگر کسی بخواهد با تعالیم مرحوم عرفی در آلمان یا انگلیس زندگانی کند، موهون، سرشکسته، بی اعتبار، غیر قابل اعتماد و بالاخره مفلوک خواهد بود، برای اینکه محیط عمل و سعی آنجا اجازه نمیدهد انسان بدرجه ای «خوب» باشد، یعنی بدرجه ای بی مسلک، بی عقیده،

لا قید و لا ابالی ، درویش و قلندر ، منافق و چند رو باشد که تمام احزاب
 او را دوست بدارند : هم کمونیسم ، هم کاپیتالیسم ، هم دیموکراسی ، هم منارشی
 و هم اریستوکراسی او را به پسندد . در عرف محیط های سعی و عمل این
 سنج اشخاص ، لش و بی تعصب و بی مسلک نامیده میشوند .
 اتصاف باینگونه اخلاقی که مرحوم عرفی در شعر خود آورده
 اند برای جامعه غیر از ضرر چیزی ندارد . زیرا يك مسلمان واقعی
 نمیتواند هندو باشد همچنانیکه هندوی حقیقی نمیتواند مسلمان باشد ؛
 پس برای اینکه انسان هم بدرجه ای طرف توجه مسلمانان باشد که مسلمانان
 بخواهند نعل او را باب زمزم بشویند و هم بدرجه ای طرف توجه و تقدیس
 هندوها باشد که بخواهند آئین مذهبی خود را در باره وی مجری دارند ،
 باید در نفاق و دروغ گوئی مهارتی بسزا داشته باشد . انسان که بایه
 در میدان زندگانی کار کند و برای کسب تمول یا افتخار سعی
 نماید ، بالطبع مواجه با مزاحمت سایرین خواهد شد . در مزاحمت و
 کشمکش ، قند و نبات بخش نمیکند . پس ناچار مورد بغض و کینه با
 حسادت خواهد شد و بالنتیجه انسان نمیتواند بمذاق همه خوشایند باشد .
 انسان لابد معتقدات دینی و سیاسی دارد ، وبالطبعه باید در مقابل يك
 دسته از مبادی اذعان نماید و باید نسبت بمعتقدات و مبادی خود مؤمن
 و متعصب باشد ؛ در اینصورت ممکن نیست در نظر مخالفین عقیده و مبادی
 خود طوری جلوه کند که او را تقدیس کنند . پس مصداق شعر عرفی
 از لحاظ اجتماع وجود پیدا نخواهد کرد ، مگر آنکه شخص همانطوری باشد
 که در فوق ذکر کردید . ممکن است بگویند غرض عرفی این نبوده است که انسان
 لش و قلند و بی عقیده و خاکشیر مزاج باشد ؛ بلکه غرضش این بوده است
 که با همه مردم مماشاة کند ، بکسی اذیتی و آزاری نرساند ، نسبت به
 مخالفین عقیده خود رؤف باشد ، مزاحمت و مصادمه سایرین را به برد باری
 تلقی کند ، و خلاصه شخص نیکنفسی باشد الخ . اولاً نیک و بد
 نباید در دنیا يك . ان باشد یعنی نباید بطور مساوی « بانیك و بد

سر کند» که هم نیکان و هم بدان از آدم راضی باشند. عقل و شرع و منطق حکم میکند که بد و خوب مساوی نیستند و نباید آنها را بیک چشم نگاه کرد. سیاست و نظام اجتماعی و اصول تقوی حکم میکند بد را باید مجازات کرد بدی را باید با سخت ترین عقوبتی مواجه ساخت، بد را باید محو کرد، و تنبیه نمود تا اخلاق جامعه محفوظ بماند و قیمت خوبی ظاهر شود. کمترین مجازات بدان اینست که نباید آنها را بچشم نیکان نگاه کرد. فرضاً هم کسی از وجهه اخلاقی نخواهد بدی را به بدی مکافات دهد و عفو و اغماض را به پسندد دیگر نباید بد را مثل خوب بداند، اقلاً نباید با او مثل نیکان رفتار کند و الا بخوبی و حسن اخلاق و مبادی فاضله و ملکات عالییه صدمه زده است. ثانیاً تشبیه بیک عقیده ای لازم نیست که انسان مخالفین خود را مثل کاتولیک های قرون وسطی در شکنجه و عذاب بیندازد و اگر کسی نسبت بعقیده دینی یا سیاسی خود متشبث و متعصب باشد مستلزم این نخواهد بود که بسایرین سبب ولعن یا اذیت و آزار برساند؛ ولی در اینصورت هم انسان مورد تقدیس مخالفین عقیدتی خود واقع نخواهد شد. یعنی اگر انسان مسلمان حقیقی باشد و نسبت باصول دیانت خود متعصب باشد، هرگز هندو، باو ایمان نخواهد آورد؛ اگر هم هندوئی مثلاً بواسطه احسان یا مساعدت، مسلمان مزبور را دوست بدارد دیگر رسوم مذهبی خود را در باره او نمیخواهد مجرا کند، مگر وقتی که معتقد باشد این شخص هندو بوده است و هندوه جلوه کردن در نظر هندو و مسلمان جلوه کردن در نظر مسلمان محتاج بیک مهارت حیزت انگیزی است در تفاق و بی مسلکی

مگر اینکه آقا، بان عرفان مسلک، شعر «مذهب عاشق زمذهب ما جداست» مولوی را قرائت نمود و وارد تحقیقات عرفانی و اصول عقاید عرفاء شوند البته در اینصورت از بحث ما خارج است و ما فقط شعرا را از لحاظ مباحث اجتماعی نگاه میکنیم ۱۷. بان ۱۳۰۴ ع. دشتی

دروغ از لحاظ علمی

بقلم آقای اعتصامزاده

تشریح دروغ از لحاظ علمی - میل مفرط اطفال بدروغ - راست کوئی علامت تکامل روحی است - دروغگوئی يك قسم ناخوشی است - آینده ب مردم راستگو تعلق دارد - دروغ مصلحت آمیز دردو موقع جایز است .
در جواب اقتراح مجله آینده مقالات مفصلی در خود مجله و در جراید مرکز منتشر شده و خواهد شد . نگارنده نیز میخواهد دروغ را از لحاظ علمی و اجتماعی تشریح و عقیده خود را در ضمن مطلب از نظر قارئین محترم بگذراند .

یکی از اطّباتی فرانسه رساله مختصری در باب دروغگوئی اطفال نوشته و برای اثبات مدعای خود این حکایت را نقل میکند:
شخص محترمی متهم بارتکاب عمل قبیحی شده بود . سه دختر بچه با يك اطمینان و اتفاق کامل شهادت دادند که ارتکاب آن عمل را بوسیله این شخص برای العین مشاهده نموده اند . نزدیک بود که شخص فوق الذکر محکوم شود که دفعته قاضی محکمه را تردیدی در صدق شهادت اطفال حاصل گردیده خواست ، محض مزید احتیاط ، يك تجربه جدیدی بعمل آورد . پس حکم کرد سه نفر دیگر غیر از متهم مزبور را باین دخترکان نشان داده پیرسند : « مقصّر کدامیک از این سه نفر است . » سه نفر مذکور عبارت بودند از یکنفر دلال و یکنفر طبیب و ... خود قاضی . هر يك از این دخترکان به هر کدام از این سه نفر نگاه کرده و بعد از تأمل گفت : « بلی . من مقصرا خوب میشناسم همین شخص است . »

این مسئله در نزد علمای روحشناس و تمام مربیان اطفال خواه مادر و دایه ، خواه پدر و لله و معلم ، مبرهن و مسلم است که کودکان

خورد سال میل مفرطی بدرنگوئی دارند. چرا؟ - چونکه : اولاً، راست را از دروغ تمیز نمیدهند - ثانیاً، از آنجائیکه قوه تصورشان بی اندازه بسیط و غیر محدود است، تصورات خود را عین واقع می پندارند - ثالثاً، طفل بالطبع خود پرست و مغرور است، و بهمین جهت از راه خود نمائی و محض جلب توجه مستمعین دروغهائی بهم مییافت - رابعاً، وقتی که طفل را در نتیجه يك حرکت نامناسب تنبیه کردند، اگر دفعه دیگر هم مرتکب همان حرکت شد، تنبیه سابق را بخاطر آورده و محض اینکه گوشمالش ندهند از اظهار حقیقت استنکاف مینماید. زیرا که هوش طفل در دائره دقیقه فعلی محصور است و فکر یکساعت بعد را نمیکند، همانطوریکه غالباً یکسفر دزد، در موقع دزدی اسیر تحریکات عصبانی و روحی فعلی است و اندیشه مجازات فردا را نمیکند، طفل کامیابی آنی را بیشتر از خجالت و سرافکندگی یکساعت بعد در نظر خود محسوس مینماید. بالاخره طفل چرا دروغ میگوید؟ چونکه مربیان طفل يك سلسله اطلاعات و عقائد را که فهم آنها خارج از دره که طفل است باو گفته و توقع میکنند که بدون چون و چرا باور بکنند، پس طفل نیز بنوبت خود تصور مینماید که هر چه را هم او بسایرین بگوید مردم حتماً باور خواهند کرد.

این قسمت اخیر نه تنها در اطفال، بلکه در اخلاق ملل متمدنه هم مدخلیت کامل دارد. مثلاً در میان مسیحیان، فرقه کاتولیک نسبت به پروتستانها بیشتر دروغ میگویند، زیرا که کشیشهای کاتولیک از مریدان خود متوقعند که تمام اظهارات و عقائد آنها را بدون دلیل و بینه قبول نمایند. برعکس پروتستانها چون در تعبیر اصول مذهب و تفسیر کتب آسمانی آزاد میباشند، خیلی فکر میکنند و میکوشند که بکنه هر مطلبی پی ببرند و چیزی را که براسق آن یقین حاصل نموده اند اظهار بکنند.

پس کلیتاً دروغگوئی نتیجه ضعف عقل است. طفل بیشتر از پیر

مرد - زن بیشتر از مرد - نادان بی سواد بیشتر از عالم - کاتولیک بیشتر از پروتستان - نژاد لاتن و چینی بیشتر از نژاد آنگلو ساکسون ، دروغ میگویند . گذشته از اینها تجربیات اطباء ثابت کرده است که اشخاص مبتلا بامراض عصبانی یا کم خونی ، بهر اندازه که عصبانیتشان بیشتر و خولشان کمتر میشود ، بهمان اندازه به مبالغه و اغراق و دروغگوئی متماثل میگردند . در واقع دروغگوئی يك قسم مرض حافظه است . همین جهت ، همان اشخاص مریض فوق الذکر وقتی رو بصحت میگذارند و مغزشان محکمتر میشود ، بهمان نسبت از دروغ پرهیز مینمایند .

پس معلوم شد که دروغگوئی یکی از تظاهرات مرض موسوم به « نوراستنی » Neurasthénie (ویا - باصطلاح فنی اطباء - « پسیکاستنی » Psychasténie) میباشد .

هیچ يك از امراض روحی باندازه مرض دروغگوئی برای يك جامعه مضر نیست . روزی خواهد آمد که مردمان راستگو بر تمام عالم حکمفرما خواهند شد - آینده متعلق بمردان راستگو و درستکار است . زیرا ترقیات علمی این عصر ثابت کرده است که راستگوئی علامت زندگی و صحت و اقتدار ، و دروغگوئی نشانه ضعف قوا و انحطاط روحی اشخاص و ملل میباشد . حتی در زمینه سیاست هم ، دروغگوئی - بعنوان دیپلماسی - بدترین چیزهاست ... مگر در يك موقع !

مگر در يك موقع ...

بله ، نگارنده - باستناد افکار عالیه فلاسفه و حکمای قدیم و جدید - دروغ را در يك موقع - فقط در يك موقع - جائز بلکه لازم میداند و آن عبارت است از موقعیکه يك نفر اسیر جنگی برای نجات دادن قشون وطن خود ، در موقع استنطاق ، راجع بوضع نظامی مملکت خودش

اطلاعات دروغی اختراع میکند.

در يك موقع دیگر، دروغ نه تنها جائز و لازم است، بلکه آن دروغ مقدس‌ترین دروغ‌هاست - آن در وقتی است که پسری برای نجات دادن پدر خود از چوبه دار - با وجود اینکه میداند پدرش جانی و قاتل مستحق اعدام است - بایک حس فداکاری قابل تقدیسی - در حضور محکمه اقرار میکند که این جنایت را خود او مرتکب شده! (نظیر این مسئله مکرر دیده شده است).

بعقیده نگارنده، غیر از این دو مورد - یعنی باستثنای موقعیکه انسان میخواهد خود را فدای پدر و مادر یا یک دوست گرامی بنماید یا وطن و هموطنان خود را از يك خطر بزرگی نجات بدهد، دروغ گفتن، هیچ‌وجه جائز نیست.

گویا سعدی هم غیر از این مقصودی نداشته است، زیرا که وزیر میخواست يك نفر بد بخت را از چنگ میر غضب يك شاه مستبد و خونخوار برهاند - و برای حکیم بزرگوار ایران که میفرماید: «بنی آدم اعضای یکدیگرند» افراد بشر، در بسیط زمین، با یکدیگر هموطن و برادر خوانده بودند و هستند و خواهند بود. منتها، اگر تا کنون کمتر اشخاص بحقیقت این اصل اساسی آدمیت پی برده اند، شاعر نوع‌پرور ایران تقصیری ندارد. ۱. اعتصام زاده

غیبت

سعدی

سه کس را شنیدم که غیبت رواست
چو زان در گذشتی چهارم خطاست
یکی پادشاه ملامت پسند
کزو بر دل خلق یینی گزند
حلال است ازو نقل کردن خبر
که تا خلق باشند ازو بر حذر
دوم برده بر ب. حیائی متن
که او می درد برده خوشتن
سوم کج ترازوی ناراست خوی
ز فعل بدش هر چه خواهی بگویی

تعلیم ابتدائی یا عالی؟

بقلم آقای میرزا عیسی خان صدیق (۱)

اقتراحى كه مجله آینده در شماره دوم طرح کرده بود این بود :
« بعقیده شما با وضع امروزه ایران (بن پولی - بی معلمی - بی کتابی
اداره بازی - احتیاجات امروزه و آینده و غیره و غیره) آیا بهتر است
تعلیمات ابتدائی را توسعه داد یا تعلیمات متوسط و عالی را ؟ »

آقای تقی زاده نماینده محترم مجلس شورای ملی در شماره سوم
مقاله مبسوطی در این باب مرقوم فرموده و ترجیح را بتعلیم ابتدائی
داده اند . این عقیده را نیز در ده ماه قبل در موقع مطرح بودن
بودجه ۱۳۰۳ معارف در مجلس اظهار فرمودند . نگارنده هم عقیده
مخالف آنرا در روز نامه شفق سرخ مورخه ۱۴ و ۱۶ جدی ۱۳۰۳
بیان کرد . متأسفانه نویسندگان و مطلعین تهران مسئله را تعقیب نکردند
وبالاخره حقیقت مکشوف نگردید . اینك باید بمنون شد كه مجله آینده
مسئله را طرح کرده و نماینده محترم تهران راه حلی بر آن نوشته اند .
بعقیده بنده با وضع امروزه ایران واجب است كه تعلیم عالی
مقدم بر تعلیم ابتدائی باشد یا بعبارت دیگر چنانچه مطابق آرزوی همه
وطنخراهان مبلغ قابل توجهی بر بودجه معارف افزوده شود بایستی
آنرا صرف تعلیم عالی نمود .

البته چنانچه مجله آینده قید ننموده بود « با وضع امروزه
ایران » و بطور کلی برای يك مملكتی اقتراح را طرح میکرد شاید
نگارنده با آقای تقی زاده هم عقیده بود ولی قید مذکور بکلی مسئله را بشکل
دیگر در میآورد : وقتی فرضیات يك مسئله تغییر کرد بالبداهه راه حل
نیز تغییر پیدا می کند .

(۱) صدیق اعلم سابق، فارغ التحصیل از دارالمعلمین و رسای و دیپلمه از فاکولته علوم پاریس

وضع امروزه ایران چیست ؟

وضع امروزه ایران و سایر تعلیم عمومی یعنی پول و معلم و کتاب ندارد .

ثانیاً حوادث دنیا و رقابت روس و انگلیس نشان میدهد که ایران فرصت و وقت زیاد ندارد و هر چه از دستش برمیآید باید در ظرف چند سال انجام دهد .

ثالثاً امروز غرض ما از تعلیم اینست که ایران را بشکل یک مملکت اروپائی در آوریم، بنا بر این احتیاج ما باشخصی است که بتواند عوامل تغییر ایران فعلی بایرانی که کمال مطلوب است بشوند .

در قسمت اول تصور می کنم اکثر خوانندگان

بجمله واقفند که از بودجهٔ چهل و هشت کروری

مملکت ما بیش از یک کرورونیم بمصرف معارف

نمیرسد . از طرف دیگر قدمی که اخیراً مجلس برای نشر معارف برداشته و در قانون ممیزی صدی نیم از عایدات کل املاک را (غیر از خالصه جات انتقالی و موقوفات) تخصیص بمعارف داده گرچه قدمی بزرگ و قابل همه گونه قدر دانی است ولی بموجب اطلاعاتی که از وزارت مالیه بدست آورده است از این راه منتها یک کرورونیم بر بودجه معارف افزوده شود . بنا بر این وقتی قانون ممیزی بموقع عمل گذارده شد روی همرفته سه کرورنیم بمصرف معارف خواهد رسید و با حال روحی اکثریت نمایندگان مجلس تصور نیروی باین زودیها دیگر تن در دهند که از سایر مصارف مملکتی چند میلیون کاسته شود و بخرج معارف برسد .

حال ببینیم با چه مبلغ ممکن است تعلیمات ابتدائی

را عمومی کرد . مطابق احصائیه ای که در شمارهٔ اول

و دوم مجله رسمی تعلیم و تربیت طبع شده اکنون

که ۹۷۵۳۴۱ تومان (که یک کرورونیم آن

خارج تعلیم

عمومی

از خزانه دولت و ما بقی از عوارض محلی پرداخته میشود) بمصرف کل تعلیمات مملکتی میرسد ۹۵۹۹۸ نفر در مدارس و مکاتب تحصیل میکنند. البته در رقم مخارج مبلغ شصت هزار تومان برای مدارس عالیّه منظور شده ولی در عوض قریب بیست هزار نفر محصل که در مدارس قدیمه و در مکاتب سر گذر تحصیل میکنند جزو عمده کل محصلین مملکتی بحساب آمده اند در صورتیکه از خزانه دولت و عوارض محلی برای آنها چیزی داده نمیشود.

باری - دو رقم فوق نشان میدهد که برای فراهم کردن وسایل تحصیل هر ایرانی باید در سال ده تومان خرج کرد.

اگر جمعیت ایران را ده ملیون فرض کنیم مطابق احصائیه هائی که در ممالك متمدنه از قبیل آلمان و ژاپون و فرانسه ترتیب داده اند و نسبت بصد ملیون جمعیت معدلات حسابی گرفته اند از هر صد نفر هشت الی شانزده نفر شاگرد مدرسه ابتدائی موجود است. چنانچه حدّ وسط آنها که صدی دوازده است بگیریم معلوم میشود که در ایران قریب يك ملیون و دو بیست هزار نفر طفل مدرسه رو خواهیم داشت و مخارج تحصیل آنها در سال میشود دوازده ملیون تومان!

حکاست مردی که قد علم کند و از بودجه ۲۴ ملیونی مملکتی نصف آنها خرج معارف کند؟

پس تعلیم ابتدائی عمومی یا لا اقل وسیع الانتشاری

که آقای تقی زاده میخواهند با وضع فعلی میسر

مصرف یی حاصل

نخواهد بود و با يك کرو و نیم اضافه بودجه

که مجلس تصویب کرده در صورتی که صرف

تعلیمات ابتدائی بشود ده دوازده سال دیگر شاید عده با سواد را از يك

در صد که فعلا حدس زده میشود بدو در صد برساند. آیا دو نفر با سواد

در میان ۹۸ نفر بی سواد بکلی مستغرق نیست؟ آیا ملّتی که دو در صد

آن با سواد باشد بقول آقای تقی زاده (ص ۱۴۷ - آینده) آن «ملت با معرفتی است که افکار عامه در آن اندکی آثار رشد» دارد؟ راجع بکتاب و معلم شاید زاید باشد عرض کنم که فقر مملکت ما از این حیث ما فوق تصور است. بی کتابی کتابهایی که داریم از لحاظ علم تربیت و تعلیم باید اغلب سوخته شود زیرا که اغلب شایسته تدریس در مدارس نیست: مطالب را طوری در کتب گنجانیده اند که مطابق با فهم و ادراک و حوائج طفل نیست و طفل را از تحصیل بیزار و متنفر میکند. تشریح این مسئله خود محتاج بمقالات جداگانه و خارج از موضوع فعلی است (۱). معذالك همین کتب ناقص هم بعده کافی موجود نیست. در اغلب از ولایات کتاب دبستانی وجود ندارد و آنجا که وجود دارد قیمتش حیرت آور است.

و اما در باب معلم با وجود اینکه در تمام ادارات را قانون استخدام بر مردم بسته - با وجود این که در معارف بر کلیه داو طلبان کار باز بوده معینا بر طبق احصائیه رسمی در تمام مملکت ۵۲۷۵ نفر آموزگار وجود دارد که از این عده شاید روی همرفته یکصد نفر از روی میل معلم بوده و معلومات کافی داشته باشند. قریب سه مقابل این عده کسانی هستند که از حرفه معلمی بکلی تنفر دارند و بحکم ضرورت مشغول کار شده اند و در اولین فرصت آرا رها خواهند کرد ما بقی که چهار هزار نفر میشوند عبارتند از مکتب دار و روضه خوان و قاری و رمال و دعا نویس و عریضه نگار.....

با این وضع اگر ملت ایران بدست این جنم معلمین سپرده شود

(۱) در این باب ممکن است مراجعه کرد بکتاب «نه کنفرانس در اصول تعلیم علمی»

آیا بهیچوجه میتوان انتظار داشت که ملّتی بار بیاید که بقول نماینده محترم تهران (ص ۱۴۷ - آینده) دارای « استعداد و علم و تربیت و رشد اجتماعی و سیاسی و عقلی » باشد؟

حاشا وکلا! پرورش یافتگان مکتب دار ورمال

نتیجه تعلیم
ملّتی تشکیل خواهند داد خرافات پرست - بدون
آموزگاران دینی
اراده - بدون استقلال فکر - بدون اعتماد بنفس
بدون رشادت و شجاعت - بدون کمال مطلوب

ملّی و خلاصه بدون آن صفات و فضائلی که موجب تفوق و تعالی و زنده ماندن ملل است. این ملّت ولو تماماً با سواد باشند عیناً حال همان سی هزار قشون اعرابی پاشامی مصر را خواهند داشت « که تمام مقدسات آسمانی قسم خورده بودند که تا دم مرگ در دفاع استقلال مصر ایستادگی نموده و از عرابی پاشا جدا نشوند » (ص ۱۴۸ - آینده) و بواسطه قرائت فرمان بی اساس سلطان عثمانی در روز نامه الجوائب عربی منطبعه اسلامبول دائر بر یاغی گری عرابی مصر را بدست اجنبی سپردند! پس تنها « آشنائی مردم بیک هنر خیلی جزئی و ساده یعنی خواندن سی چهل نقش » (ص ۱۵۳ - آینده) که آقای تقی زاده کافی میدانند بنظر نگارنده بهیچوجه کافی نیست و عادات و روحیات مردم را بهیچوجه تغییر نمیدهد.

حال برسیم بقسمت دوّم: اشکال تعلیم ابتدائی

در اینجاست که تا عمومی و یا لااقل وسیع الانتشار

طول مدت

نباشد آن فوایدی که آقای تقی زاده برایش تصور

میکنند دارا نیست و تعمیم و توسعه آن وقت

زیاد لازم دارد. اگر پول نقد بحد کفایت هم داشته باشیم تا کتاب

و معلم خوب باندازه لازم تهیه کنیم (برای تعلیم ابتدائی عمومی شصت

هزار آموزگار لازم است) و دست بکار تاسیس مدارس ابتدائی بشویم

عمر ما بسر رفته و اولاد ما هم بزرگ شده اند و فقط بنوادگان مامکن است تعلیم عمومی وصلت دهد و آنها احتمال دارد همه با سواد بشوند. ولی این کار سی چهل سال وقت لازم دارد. آیا ما این قدر مدت در اختیار خود داریم؟

بعد از دو قرن کشمکش و رقابت روس و انگلیس
در نتیجه جنگ عالم گیر ۱۹۱۴ در مقابل
مصائب و بلیاتی که مردم دنیا و مخصوصاً اروپا
وارد شد و کرور ها نفوس را بکشتن داد يك

نعمت نصیب ما گشت : مملکت ما از قید رقابت و اسارت همسایگان
مقتدر خویش موقتاً رهائی یافت .. اگر در این مدت آزادی که قطعاً
کوتاه خواهد بود ما توانستیم خود را لایق آزادی و استقلال معرفی
کنیم و بطریق فوق العاده سریعی شالوده حیات ملی خود را بر اساس
متین ریختیم همیشه زنده و مستقل خواهیم ماند و الا دول معظمه بما
بمال تنهن نخواهند داد و اوضاع مملکت ما بحال ده سال قبل عودت
خواهد کرد . چنانچه از حالا در فکر تعلیم ابتدائی عمومی باشیم و
وسایل آن رای ما موجود باشد البته در ظرف سی چهل سال امکان
دارد که افرادی از بین تربیت شدگان پیدا شوند که تحصیلات عالی
بنمایند و لیاقت و کفایت ریختن شالوده مذکور را پیدا کنند ولی
حرف در اینجا است که دنیای امروز بما این فرصت را نخواهد داد.

برای انتخاب تعلیم ابتدائی یا عالی باید کمال
مطلوب خود را در نظر بگیریم . هر فرد یا
کمال مطلوب ما
ملتی در زندگانی خود باید کمال مطلوبی دارا باشد
و برای نیل بآن در صدد تهیه وسایل بر آید
کمال مطلوب طبقه متجدد ایران چیست ؟ در یکی از شماره های کاوه
آقای تقی زاده بخط جلی این کمال مطلوب را گوشزد نموده بودند : ایران

باید روحا و ماده مثل یکی از ممالك اروپا بشود.

بلی، مملکت ما باید آباد و حاصلخیز و متمول شود - منابع ثروتش استخراج گردد - هر سال چند صد ملیون تومان محصولات فلاحی و صنعتی بخارجه بفرستد - دارای دویست هزار قشونی باشد که باقشون دول اروپا از حیث علم و آلات و ادوات همسری کند - مردمش صحیح المزاج باشند و با سواد و دارای رشد سیاسی - امنیت قضائی کامل داشته و مجموعه قوانین اش بدینا اعلام شده باشد - نمایندگانش در محافل سیاسی اروپا در قضا یا عامل مؤثر باشند - اعتبارات مالی اش در بازارهای دنیا زیاد و روز افزون باشد - وسایل حمل و نقل اش از الاغ و شتر بمشین و اتومبیل مبدل شود ...

برای نیل باین منظور آیا شاگردان مدرسه ابرقو و جوشقان و متلذذین ملاحسن زله بند و شیخ باقر جفار ممکن است عوامل تبدیل و تحول واقع شوند؟

بعقیده نگارنده کسانی میتوانند مملکت ما را از حال

عوامل رساندن ما ادمار فعلی نجات داده ما و مملکت ما را مبدل بآدم

بکمال مطلوب و مملکت آدمها کنند که در مملکت از ما بهتران

تحصیلات عالیه نموده شخصاً باسرار ترقی و تعالی

آنها پی برده و بدانند چه باید بکنند. اینست که من معتقدم که باید یک

کرور ونیم اضافه بودجه ای که از وضع صدي نیم براملاک بدست میآید

صرف فرستادن هزار نفر محصل بی بضاعت با استعداد وطنخواه باروپا کنند

که در مدارس عالیه آنجا علوم مختلفه ای را که ایران امروز برای تبدل

و تحول خود لازم دارد از قبیل فنون عالی جنک - مهندسی فلاح و طرق

و شوارع - معامی و مدرسه داری - علوم مالیه و اقتصاد و غیره نظراً و

عملاً بیاموزند و بعد از چهار پنج سال برگردند و عناصر پوسیده ای که

مسندهای مهم را تصرف کرده اند در زیر تفوق علمی و عددی خود مضمحل

کنند و زمام امور را در دست گیرند. البته اگر دویست نفر معلم بمعنی کامل که از فرنک برگشت آنها میتوانند معارف مملکت را تغییر شکل دهند و اساس تعلیم ابتدائی را طوری بریزند که تمام مزایائی که انتظار می‌رود از آن عاید مملکت شود و ملّتی بوجود آید که بقول آقای تقی زاده (ص ۱۵۰ آینده) صمیمانه معاضدت و همدستی بطبقه مدیره روشن فکر نماید و تکیه گاه آن طبقه بوده و برای اصلاحات آماده باشد.

همینطور در صورتیکه شاگرد فارغ التحصیل مجرب از مدارس عالیّه فرنک بحد کافی داشتید میتوانید (ص ۱۵۲ - آینده) «چند جلد کتاب بفراغت خاطر و تعمق کافی و استدلال» نوشته و «سخنوران و دانایان» برای بیدار کردن توده پیدا کنید و آتوق است که «طولی نمیکشد که خرمن معرفت ملّت همان حاصلی را بار می‌آورد که دانایان بخواهند» (ص ۱۵۳)

مملکت ژاپون هم که آقای تقی زاده مثال زده اند ابتدا تعلیم عالی را رواج داد و از ابتدای قرن نوزدهم شروع بتاسیس مدارس عالیّه بتقلید اروپا نمود و پس از انقلاب ۱۸۶۰ هم که میکادو دارای اختیار و قدرت نام شد فوراً آغاز باعزام عده زیادی محصل بخارجه و تکثیر مدارس عالیّه نمود و فقط بیست و چهار سال بعد یعنی در ۱۸۸۴ در فکر تعلیمات عمومی افتاد و در ۱۹۰۷ یعنی ۱۸ سال پیش فقط تعلیمات عمومی ابتدائی اجباری شد.

در خاتمه می‌خواهد راجع بقسمت دوم مقاله مهمّ
تعلیم عالی و
و شیرین آقای تقی زاده اظهار عقیده کند. معزی
تعلیم ابتدائی
ایه مینگارند (ص ۱۴۸): «وقتی که بعضی مالک
را که تعلیم عالی بدرجه قصوی و دار الفنونهای
خیلی عالی و کامل و کتابخانه ها و موزه ها و مجامع علمی (آکادمی)
و همه نوع تاسیسات علمی و مدنی عالی از هر قبیل داشته اند ولی عامه ملّت در آنها بیسواد

بوده بابت بعضی دیگر از ممالک که در آنها ملت با سواد و دارای تعلیم ابتدائی بوده ولی تعلیم عالی نسبتاً وسعت زیاد ندارد مقایسه کنیم فرق حقیقی تأثیر تعلیم ابتدائی در حیات ملت روشن می شود « و برای مثال روسیه را ذکر فرموده عدم استحکام اوضاع بیست سال اخیر آنرا با وجود تعلیم عالی خیلی کامل معلول بعدم توسعه تعلیم ابتدائی نموده اند.

البته نگارنده منکر تأثیرات تعلیم ابتدائی (بنحوی که علمای علم تربیت منظور دارند) نیست ولی از طرف دیگر معتقد هم نیست که ملت متحدالشکل و یک نواختی که تعلیم عالی بدرجه قصوی و دارالفنونهای خیلی کامل و عالی و همه نوع تأسیسات علمی و مدنی عالی داشته ولو تعلیم ابتدائی آن ناقص باشد دارای استحکام نباشد. عدم استحکام امپراطوری روس مبتنی بر علل مهمی بود که مثلاً یکی وضع اجتماعی اهالی آن بود یعنی حالت بردگی رعایای روس که فقط در سال ۱۸۶۱ آزاد شدند - دیگر وجود یکصد کرور غیر روس از نژاد و اقوام و السنه و مذاهب مختلف از قبیل لهستانی و فنلاندی و گرجی و مسلمان و ارمنی و غیره در مملکت روسیه. تا ۱۸۶۱ در بار روسیه مخالف با تعلیم و تربیت این دو قسم تبعه بود و از این ببعد هم میل نداشت معارف قسمت غیر روس و غیر ارتدکس توسعه حاصل کند چنانکه قبل از جنگ عالم گیر بودجه کل ممالک روسیه ۲۴۷۰ میلیون منات بود و از این مبلغ فقط ۱۱۷ میلیون منات یعنی کمتر از صدی پنج (کمتر از تومانی دهشاهی) بمصرف معارف میرسید!

گذشته از آن تعلیم عالی در روسیه آن رونقی که معزی الیه برای آن قائل شده اند دارا نبود زیرا بموجب احصائیه ای که وزارت داخله امپراطوری روس در اول ژانویه ۱۸۰۷ انتشار داده از سیزده کرور و صد و هفتاد هزار و دویست و چهل و پنج شاگرد مدرسه که در آنوقت موجود بود فقط چهل و چهار هزار و چهل و چهار نفر محصل

در کلیه مدارس عالیّه بودند یعنی در هزار نفر شاگرد مدرسه فقط هفت نفر در مدرسه عالی تحصیل میکردند. برای وسیعترین مملکت روی زمین که سیصد و شصت کرویر جمعیت داشته ده دارالفنون و چهل و چهار هزار محصل (یعنی در هر صد هزار نفر ۲۴ نفر) بدرجه قصوی نیست بلکه همانطور که عرض شد نسبت بکلیه ممالک روسیه، معارف آن اعم از تعلیم ابتدائی یا عالی مورد توجه نبوده. ولی این عدم توجه شامل تمام ممالک روسیه نمیشد بلکه بیشتر در ممالک غیر روس و غیر ارتدکس حکمفرما بود چنانکه در قسمتهای روس و ارتدکس از قبیل ایالت و یاتکا از سال ۱۸۹۳ بعد یکنفر شاگردی که بسن مدرسه رفتن باشد و مدرسه نرود وجود نداشت و در ۲۷ ایالت دیگر نیز بلا استثنا تمام شاگران ذکور از سن هفت بیالا مشغول تحصیل بودند.

خلاصه آنکه نگارنده معتقد است که با در نظر گرفتن وضع امروزه ایران - در این فرصت کمی که داریم باید بوسایل فوق العاده تثبیت جوئیم و تعلیم عالی را بر تعلیم ابتدائی مقدم داریم و یک طبقه مدیره روشن فکر متخصص وطن پرست اروپا دیده تربیت کنیم تا آنها وسایل حل معضلات مملکت را از قبیل ازدیاد ثروت و قشون و صحت افراد و غیره در مدت کمی فراهم کنند و البته در ضمن این معضلات یکی مسئله تعلیم ابتدائی خواهد بود که شالوده آنرا بریزند و با تخصص و تجربه ای که دارند بموقع عمل و اجرا گذارند.

نمودن نیک و بد

جمال الدین عبد الرزاق اصفهانی

کر شرم همی ز آن و این باید داشت

بس عیب کسان زیر زمین باید داشت

ور آینه و ار نیک و بد بنمائی

چون آینه روی آهین باید داشت

فلسفه عرفی

بقلم آقای ترقی

«چنان بانیک وید سرکن که بعد از مردنت عرفی»

«مسلمات بزمنم شوید و هندو به سوزاند»

قبل از شروع بمقاله خوب است برای یادآوری خوانندگان مقصود از این مقاله را که جواب یکی از اقتراحات مجله آینده است بیان کنیم. مقصود از این مقاله شرح این قضیه است که آیا در جوامع کنونی دنیا با همین ساختمان دماغی و اخلاقی عمل کردن باین فلسفه عرفی صحیح است یا خیر؟ و بفرض صحت آیا چه وقت و در چه صورت عمل نمودن باین فلسفه برای ملل دنیا صحیح است؟ و آیا رو به مرفته تاثیرات این شعر در جامعه کنونی ایران خوب است یا بد؟

انسان در عالم اجتماع دارای دو نوع وظیفه است: وظایف اجتماعی و وظایف اخلاقی.

کارهائی است که بشر برای حفظ حیات و آسایش وظایف اجتماعی: خود و جامعه خودش ناگزیر است آنها را مقدس شمارد و بر طبق آنها عمل کند از قبیل رعایت نظامات و قوانین ملی، فداکاری در راه نوامیس اجتماعی، دفاع از وطن و حقوق برادران نوعی و مسلکی خود یا جدو جهد برای ترقی و عظمت وطن خویش.

هیچ چیز مانع انجام وظایف اجتماعی انسان نمیشود و هیچ خوب و بد و زشت و زیبائی نمیتواند سنک راه پیشرفت این وظیفه گردد. در مورد وظایف اجتماعی احساسات و عواطف رقیقه رحم و مروت، عدالت و انصاف، ضعیف پرستی و دلسوزی بحال بد بختان و این قبیل چیزها که در مورد اخلاقیات استعمال میشود ابتدا نباید بکار رود.

از این لحاظ اشخاصی که در راه انجام وظایف اجتماعی اعمال منافی

اخلاق مرتکب می شوند. شایسته نکوهش نیستند بلکه شایان تقدیس و تمجید هم می باشند. (این مسئله مورد تردید است. - آینده)

بیسارک در عالم اجتماع موظف بود که بهر طریقی ممکن است بجامعه خود خدمت کند و بهر شکلی است «الزاس ولرن» را از فرانسه انتزاع و ضمیمه آلمان نماید ولو بریختن خون هزاران جوان پاریس و آتش زدن صدها خانه فرانسوی باشد. بطر کبیر وظیفه داشت که بهر قیمتی است عظمت روسیه را خریداری نماید و آنرا در ردیف دول معظمه دنیا در آورد ولو بریختن خون جوان خود و کشتن صدها جوانان دیگر باشد.

لورد کرزن از لحاظ اجتماعی مأمور بود که با هر فداکاری است دایره حکمرانی امپراطوری انگلستان را وسیع کند و ملت بریتانیا را در میدان مبارزه ملل جلو اندازد ولو بیایمال نمودن استقلال ملل کوچک شرق و گرفتن انواع دروغ و بکار بردن اقسام خدعه و مکر و حيله که از صفات ناپسندیده است باشد. (بنظر ما تمام موارد فوق جای تردید است آینده)

شاید بگوئید که این عقیده یعنی مقدس بودن هر نوع اخلاق زشت و ناپسندی در راه وظایف اجتماعی بر فساد اخلاق بشر کمک میکند و انسان را بتوحش سوق میدهد.

صحیح است ولی هر جامعه برای حفظ نوامیس اجتماعی خود جز ترویج این عقیده چاره دیگر ندارد و ناگزیر است که انجام وظایف اجتماعی را بر تمام محسنات اخلاقی مقدم بشمارد و اگر اینطور نکند در جاده انحطاط عقب می رود و ملل دیگر دنیا با تلاش میکنند. علی بن ابیطالب (۴) در جنگ با معاویه ۷۰ هزار نفر و بروایتی ۹۰ هزار از شیعیان خود و صدو بیست و چند هزار از قشون معاویه را در خاک و خون غلطانید ولی برای حفظ اسلام و شیعیانش جز این خونریزی هولناک چاره دیگر هم داشت.

شاید باز بگوئید که ممکن است مرتکب شدن اخلاق رزیه در راه وظایف اجتماعی را محدود نمود و تا اندازه که انسان از جامعه خود دفاع کند و آن را از دستبرد دیگران محروس دارد کافی است و زیاد بر اینکه جهانگیری را شعار خود قرار دهد و استقلال دیگران را برای عظمت جامعه خود بکار برد جایز نیست.

این عقیده ایست خوب و از لحاظ اخلاقی باید آنرا در میان ملل عالم ترویج کرد تا شاید روزی عملی شود ولیکن تا وقتی عملی نشده و کلیه ملل عالم این اصل را مقدس شمرده اند تکلیف چیست؟ آیا جز اینکه بگوئیم هر نوع اخلاق زشتی در راه وظایف اجتماعی زیباست چاره دیگر داریم؟ آیا میتوانیم تصدیق کنیم که اگر ملل شرقی امروز دارای عظمت کنونی انگلستان بودند سیاسيون آنها همان معامله لرد کرزن را نسبت بشرقیها در باره انگلستان عمل نمی کردند؟ (شاید نمی کردند - «آینده»)

با این تفصیل ناگزیریم اعتراف کنیم که این شعر عرفی (چنان با نیک و بد سر کن که بعد از مردنت عرفی - مسامحت بزمزم شوید و هندو بسوزاند) وظایف اجتماعی را بکلی فلسج میکند و انسان را به مخالفت با آن ها دعوت مینماید، زیرا ممکن نیست انسان چند جامعه را از خود راضی نماید و از هر یک از آنها در مقابل دیگری دفاع کند. وظایف اخلاقی عبارت است از بکار بردن احساسات و عواطف رقیقه، دلسوزی بحال فقراء رعایت عدل و انصاف و مروت، اجتناب از دروغگوئی، دستگیری سیاه بختان و غیره.

وظایف اخلاقی

این وظیفه مقدس است و قاعدتاً بایستی بروظایف اجتماعی مقدم باشد لیکن چون ساختمان اخلاقی بشر فعلاً ناقص است مؤخر از وظایف اجتماعی است. این وظیفه در دو موقع مورد پیدا میکند: یکی در وسط امواج اجتماع که گاهی اتفاق می افتد که اجراء وظایف اخلاقی باهیچیک از وظایف

اجتماعی تصادف نمیکند و بانها لطمه وارد نمی آورد مانند همراهیهائی که ملل عالم در موقع مرض یا مجاعه با یکدیگر می کنند دیگر در موقع اعتزال و گوشه گیری که انسان از عالم اجتماع و حشر با هم نوعهای خود دست بشوید و مغاره کوه یا بیغوله را مأوای خود قرار دهد و به تهذیب نفس مشغول شود. در این صورت بایستی تصدیق نمود که انسان ممکن است بر طبق فلسفه عرفی عمل نماید و بلکه مورد حقیقی استعمال آن همین جا است. چنانچه در فوق اظهار کردیم فلسفه عرفی در جائی تاثیرات فلسفه عرفی باید استعمال شود که ابدأ با وظایف اجتماعی تصادم در جامعه کنونی ایران نماید و بان وظایف که امروزه اساس سعادت هر جامعه ایست ضرر رساند.

آباد در عصر کنونی ، عصریکه تراحم اجتماعی به منتها درجه رسیده و هر يك از ملل دنیا از بزرگ و كوچك تماماً ، در فكر عظمت خود هستند و اگر دستشان برسد هیچيك از قربانی نمودن حیات و استقلال دیگران در راه عظمت خود دریغ نمیکنند ممکن است این فلسفه با وظایف اجتماعی تصادم نکنند ؟ یا اینکه ممکن است با اوضاع دنیای متمدن جامعه ایران گوشه گیری را پیشه خود سازد و باب مراوده با سایر ملل را بروی خود به بندد و مشغول ورد و دعا و تسبیح و تهذیب نفس شود و از وظایف اجتماعی بکلی خلاص گردد البته جواب این سؤالات منفی است . بنا بر این ناگزیریم تصدیق کنیم که این شعر شاعر بزرگ ما عرفی با زندگانی کنونی جامعه ایران کاملاً منافی است و تاثیر آن جامعه که سالها وظایف اجتماع را فراموش کرده و تازه سیلی حوادث میخواهد او را برای انجام آن وظایف مجبور کند و هرساعت برای فرار از کار بهانه می تراشد فوق العاده بد و موجب شیوع تنبلی و تن پروری و درویشی که امروز جامعه ایرانی بانها مبتلا و بهمان جهت گرفتار انواع بدبختیها است خواهد گردید. میرزا لطف الله - رقی

«دروغ مصلحت آمیز»

بقلم آقای درگاهی خاندانی کرمانی

آقای مدیر

اجازه می‌خواهم که در موضوع این اقتراح بنده هم چیزی بنویسم
اولاً بنده تصدیق دارم که دروغ بزرگترین عامل انحطاط اجتماعی
و مروج فساد اخلاق و مایه بی اعتمادی و شیوع تزویر و نفاق است و
بزرگتر از نفاق و دورویی مرض اجتماعی نبوده و نیست و از همین جهت
است که منافق همواره در کلام مجید در ردیف کافر بلکه بدتر از او
شمرده شده است. ولی در عین حال ساحت سعدی را هم منزّه میدانم
از اینکه دروغ گفتن را تحسین یا تجویز کرده باشد بنا بر این بایست
اول موارد مختلفه دروغ گفتن و موجبات آن را شرح داد تا مطلب
روشن شود و مقصود شیخ سعدی آشکار گردد. دروغ بر چند قسم است
که هر کدام از يك منشاء دفع ضرر یا کسب منفعت ناشی میشود.
ترس و طمع، جاه طلبی، رحمت و شفقت بر غیر، عوامل دروغ اضطراری
یا اختیاری هستند دروغی که عامل آن بیم بر جان گوینده باشد و هم
دروغی که مبنی بر حفظ حیوة بی گناهی باشد آیا گناه است یا نیست
بایست قدری در این زمینه بحث کرد و علل اجتماعی آن را تشریح نمود
تا مطلب قدری روشن تر شود...

هر ملتی که حریت اولیه بدویۀ خود را از دست داد و تمدن
لایقی جای گزین آن نکرد طبعاً مبتلاً بفساد میشود و حریت و مساوات
از آن سرزمین رخت برمی بندد خیانت، نفاق، استعباد، دروغ و دزدی سرلوحه
دفتر اخلاقی آن ملت میشود.

در صدر اسلام مردم همه احرار بودند شخص پیغمبر با

اصحاب خود مشورت می فرمود مطالب آنها را ولو به خشونت هم می گفتند اصفا میفرمود مادام که مرتکب عمل خلافی که مضرّ به حقوق دیگری باشد نشده بودند تعرض بانها نمیفرمود «لا اكره في الدين قد تبين الرشد من الغي» ضامن حرّیت افكار و عقائد بوده اهل ذمه محفوظ و مصون از تعرض بودند تظاهرات دینی سبب پیشرفت مطامع اشخاص نبود چنانچه از امثله ذیل مطلب آشکار میشود .

عبدالله ابن ابیّ قبل از هجرت حضرت رسول بمدینه در ایام فترت داعیه امارت یثرب را داشت و از طرف طایفه اش برای آتمام ترشیع شده بود تاجی هم بنا بود برایش بسازند فروغ آفتاب رسالت بآن سرزمین تابیده هر قدرق را تحت الشعاع و مانند ستاره روز مستور ولی نور ساخت . عبدالله طبعاً رنجیده ولی چون عشیره و قبیله اش او را ترك گفته یکی بعد از دیگری مسلمان شدند او هم ناچار مسلمان شد اما گاهی حس حسد و خود خواهی پرده شکبائی را دریده قدردی از غیظ درونی را ظاهر میساخت ولی با همه این احوال تا آخر عمر مصون از تعرض بوده حتی پیغمبر اکرم برخلاف رأی و اعتراض خلیفه ثانی مراسم صلوة بر جنازه اش را شخصاً مجری فرمود .

در جنگ حنین در تقسیم غنائم پاره ای از تازه مسلمانهای قریش بیشتر مورد توجه حضرت رسالت واقع شدند یکی از مجاهدین سابقین شکایت نموده زبان عتاب گشود پیغمبر فرمود زبان شاکی جسور را قطع کنند خلیفه ثانی فوراً دست بخنجر برد از طرف رسول مورد سرزنش واقع شده علی علیه السلام مامور اجراء امر گردید بافزودن چند شتر بر سهم اوزبانش را قطع فرمود امیر المؤمنین علی علیه السلام در زمان امارت خود بشریح قاضی راجع باسلحه زبیر داوری برد یهودی طرف مقابل بود شریح از امیر المؤمنین بینه و شهود خواست امام حسن و قنبر شهادت دادند شریح گفت شهادت فرزند در مورد پدر و غلام در مورد مولایش مؤثر نیست امیر المؤمنین فرمود من برای بیت المال اقامه دعوی نموده ام نه برای خود این عمل میرساند که یهودی ذمی در مقام نخاصمه باشخص اول اسلام مساوات در حقوق داشته است و هیچ اضطرابی من باب قدرت و رعب از حکومت در مقام داوری نداشته و نیز مدلل میکند که دیوان عدالت در اسلام مخصوص تصفیه اختلافات بین

مردم نبوده شکایت مردم از حکومت و شکایت حکومت از مردم هم در محاکم اصفا میشده است و دول اروپا و امریکا با هزاران فداکاری و تجربه در قرن ۱۹ مدعی العمومی را وکیل دولت در دعاوی دولتی یا بدولت و نظائر آن که جنبه عمومی دارد تاسیس کرده اند ،

عصر حریت و عدالت اسلامی با شهادت امیر المؤمنین سپری شد معاویه تمام مصالح اسلام را فدای سلطنت استبدادی و نا مشروع خود نمود حریت و عدالت پایمال گشت تهدید و تطمیع با کمال سختی حکمفرما شد اولین مجاهد اسلام و قوام آن علی را تکفیر نموده بر منابر نا سزا گفتند اصحاب علی دچار تضییق شدند حجر این عدی که از اصحاب سرّ امیر المؤمنین بود بواسطه امتناع از لعن و سب بر مولای خود زیر شکنجه با کمال سختی جان داده زیاد ابن ابیه در کوفه درخیم قتال یاران علی شد حکومت استبدادی مطلق هر فساد اخلاقی را برای شهوت خود ترویج مینمود چماق تکفیر اختراع و با کمال شدت بفرق احرار و متدینین و مردمان غیور کوفته رشوه ها و شهریه های هنگفت به فرومایگان داده میشده ظلم و اضطهاد مردم را باستتار عقیده و ملازمت تقیه وادار و ملزم ساخت حتی در وقت روایت حدیث بازاء اسم علی کلمات دیگری از قبیل مردی از قریش یا ابو زینب و غیره استعمال مینمودند .

خلافت بنی امیه روی مظالم خود خراب شد ایرانیهای خراسان بنی عباس را روی کار آوردند بنی عباس اول منادی تشیع بودند داود ابن علی ابن عباس از بالای منبر خطابه در مسجد کوفه صریحاً اعلان نمود که بعد از رسول خدا فقط علی ابن ابیطالب و حسن ابن علی و اینمرد بحق بالای این منبر رفته (و بسفاج برادرش اشاره نمود)

مدتی نگذشت که حس رقابت بنی عباس را مجبور نمود همان تضییقات دوره اموی را نسبت بآل علی مجری دارند ما از معترضین بر سعدی میپرسیم وقتی که امام علی التقی را اجباراً به بزم خلیفه مغرور عباسی آوردند و با کمال سختی مورد عتاب و تهدید قرار داده آیا بایستی صریحاً عدم استحقاق خلیفه را اعلان نماید یا به تقیه رفتار کند .

اگر شما بودید چه میکردید ؟

بشار ابن برد و صالح ابن عبد القدوس برای انشاد يك شعر گشته شدند

۱. ان مقفع را برای مثل آوردن به دو بیت زنده پوست کردند چرا؟ - گناهِش این بود که تظاهر بچوب وطن نموده شاعر وطن خویش را تمجید کرده بود. در عصر مأمون و معتصم که بالنسبه اوضاع بهتر و علوم رواج یافت و دولت را ابهت و عظمت بود آزادی زبان و عقیده هم بیشتر حکمفرما بود مأمون نه تنها مانع انتقاد نبود بلکه مجالس مستمره ای برای مفاوضات دینی و بحث در اصول و فروع تشکیل میداده و علم کلام و فلسفه و تمام علوم سائره عربی در آن عصر رواج تام یافت مأمون و معتصم حتی از شنیدن ناسزا و هجو خود هم عصبانی نمی شدند دعبل خزاعی هجوهای مختلفی از مأمون گفت منجمله در یک قصیده گفته بود.

قبران فی طوس خیر الناس کلهم و قبر شرم هذا من العبر [۱]
[مرادش از دو قبر تربت رضا و مقبره هرون است] وقتی که هجوهای دعبل را بمأمون خبر دادند و باو اظهار داشتند که او را می کشیم گفت ابدأ قتل انسانی برای این اغراض واهی روا نیست شما هم او را هجو کنید.

اشعار ذیل را در هجو معتصم سروده است

ملوك بنی العباس فی الكتب سبعة ولم تاتنا عن ثامن لهم كتب
كذلك اهل الكهف فی الكهف سبعة خيار اذا عدوا و ثامنهم كلب
وانی لاعلی كلهم عنك رفعة لانك ذو ذنب ولیس له ذنب (۲)
وقتی نضر بن شلیل مأمون را بربك غلط ادبی واقف ساخت برخلاف بزرگان مابجای اینکه حکم اعدامش را صادر کند شصت هزار دینار (معادل یکصد و بیست هزار تومان) جایزه باو داد.

و در عصر ما نه تنها زور مندان بلکه طلبه مدرسه هم از شنیدن خطای خود متغیر میشود و هر کس و نا کس میل دارد اقوال و اعمالش

(۱) دو قبر در طوس است یکی از بهترین ناسر و دیگری از شریر ترین مردم و سخت عبرت انگیز است.

(۲) پادشاهان بنی عباس که در کتابها مذکورند هفت تن میباشند و از هشتمین آنها سندی نداریم درست مثل اصحاب کهف که هفت نفر بوده هشتمین آنها سگشان بود من سگرا برتری مینهم زیرا که تو کناه کاری و سگ کناه ندارد.

نمونه فضیلت و حکمت شمرده شود.

ولی این آزادی متدرجاً باستبداد تبدیل یافت خواهی تا نشان هر عمل زشت و بد خلیفه وقت را ترغیب نموده خوش آمد می گفتند. مرض خود ستائی از مقام خلافت بمراتب زیر دست هم سرایت کرده حق کوئی و حقیقت مهجور و متروک گشت برای تنازع و جلب منافع تهمت حربۀ قاطعی شد شیعه را قرمطی مینامیدند منصورها بر سر دار و شهاب الدین سهروردی بجرم دانش مقتول شد صفت زشت مداهنه و تملق عام البلوی و مرض مسری گشت کریمه «نامرون بالمعروف و تنهون عن المنکر» متروک «زبان سرخ سر سبز میدهد برباد» دستور عمومی گردید در اینحال طبعاً محیط باراست گفتن مساعد نبود بنا براین در مملکتی که آزادی مشروع وجود نداشته باشد و حقوق انسانی رعایت نشود و مردم مجبور باشند در مقام کدخدای زواره و قاضی جوشقان هم (هر عیب که سلطان به پسندد هنر است) بگویند تاجان و مالشان محفوظ باشد البته دروغ اول اضطراری و در مرتبه بعد برای جلب نفع یا خود ستائی و مردم فریبی شایع میشود سعی و عمل و فضیلت در چنین محیطی کیاب میگردد. در اینجا خوب است قدری باحوال و اوضاع حکومتهای ملل راقیه هم نظر انداخت.

استقلال فکر و عقیده مایه سعادت ملل مزبور گردیده ترس و تزویر بالعکس سبب انحطاط امم مشرق است حکومتهای استبدادی هم که به دروغ شنیدن قانع شده خود را محبوب و قادر و جهان مطاع و عادل فرض میکنند در عین حال دروغگو هستند (کما تدین تدان) از همان دست که میدهند واپس میستانند و در ازاء سگه قلب متاع کاسد را در یافت می کنند.

ویلسن رئیس سابق جمهوری امریکا در کتاب «دستور ممالک متحده» نوشته است از قول مورخین راجع بازادی انگلیس و احترام قوانین

در آن مملکت ملکه الیزابت که عصرش صبح سعادت ملّت انگلیس است بمأمورین دول دروغ می گفت ولی بملّت خود يك دفعه هم دروغ نگفت : بلی روزی خواهد آمد که دروغهای دیپلماتی هم مطرود و مردود خواهد شد اما وقتی که تمدن عالم گیر شده آسیا و افریقا هم هنر و علم و قدرت اروپا و امریکا را دریابند

آنوقت مطامع سیاسی وجود نخواهد داشت و ملل همه مساوی و آزاد بوده محتاج بتظاهرات نخواهند بود.

باری غرض این بود که صفات خوب و بد از مراکز عالیه به طبقات زیر دست سرایت میکنند هر ملّتی که حکومت فاضله و با تقوی داشته باشد طبعا راست گو و درست کردار میشود حکومت نسبت بملّت باید بمنزله پدر مهربان باشد .

چه بسیار شده است که پسر بپدر دروغ گفته چرا ؟ یا بواسطه بخل پدر یا سخت گیری بيموقع که هر دو ناشی از ضعف علاقه و دادی است و حتی در کتابی خواندم که واشنگتن مؤسس و قائد جمهوری امریکا هنگامی که کودک بود روزی در باغ پدرش قدم میزد تبری کوچک در دست داشت برای بازی و تفریح تبر را بدرخت ها میزد اتفاقاً نارنجی پیوندی از اثر يك ضربه شکسته پیوند تباه شد پدرش درخت را دیده در مقام مؤاخذه پرسید که جسارت کرده و این درخت عزیزالوجود را شکسته است ؟ بچه باغبان طرف سوء ظن بود واشنگتن بعد از لمحّه تفکر جلو آمده با کمال جرئت گفت گناه کار منم پدرش پرسید نمیتوانستی مخفی بداری ؟ جواب داد اول فکر کردم که بگویم کار من نیست بعد بادم آمد که شما بمن گفته اید دروغ مگو از اینجهت پیرامون دروغ نگشتم پدرش روی فرزند را بوسیده گفت هزار ها درخت نارنج طلا هم که تلف بشود در برابر راست گفتن فرزندم هیچ است .

خوش بخت فرزندی که در حجر پدر راست گو تربیت میشود و خوش بخت

ملّتی که سرور کارش با حکومت و دادی است نه قهر
بعد از مقدمات مزبوره تصور می‌رود دیگر ایرادی بر شیخ نباشد
خصوص موردی را که او گفته است و مثال آورده نهی از سعایت و سخن
چینی است آنهم برای حفظ حیوة مظلومی که با دست از جان شستن هر چه
در دل داشته است بر زبان آورده .

بلی اگر حکومت عادل بود بی گناه را امر بکشتن نمی نمود دشنام
و طعن هم نمی شنید وزیر نیکو نهاد و برای حفظ حیوة بی گناه مجبور
نمیشد که دشنام و نفرین را با ستغائه و استرحام تعبیر کند و پیغمبر
فرموده است «انما الا اعمال بالنیات» و نیز فرموده است «الضرورات تبیح
المحظورات» بعلاوه عقل سلیم هم بمدلول نص قدیم معترف است .

اما اینکه میگویند در موقع اضطرار همه کس بحکم عقل دروغ
مصلحت آمیز را تجویز خواهد نمود لازم نبود شیخ مثال وقاعده ای برای
اینکار بیاورد این ایراد ناشی از مجاز پرستی امروزی محیط است که بتظاهر
و ریا در هر کاری علاقمند میباشند بر عکس نام زنی کافور می نهند و دل
بحرف خوش دارند فاحشه را عصمت و عفت نام میگذارند کور را بصیر
لقب می دهند دزد را شیخ میخوانند جبان را شجاع جاهل را فیلسوف
و ظلم را عدل و هر مفهومی را بر ضد آن اطلاق میکنند . و
در هر حال مادام که آزادی مشروع موجود نباشد دروغ گفتن
و خدعه و تملق و فریب دست از کربان جامعه برنمیدارد آزادیهم بعد از
قرنها استعباد بصرف لفظ بدست نخواهد آمد تعلیم اجباری و ورزش لازم
است که ملّت را فرزانه و آزاده سازد تا بتواند آزادی خود را بدست
آورده فرزندان راستگوی حکومتها باشند نه عبید مزور و مدافعه کار .
و باید دانست که سعدی در ایراد جمله دروغ مصلحت آمیز وضع
قانون و دستوری ننموده بلکه از استقراء در موارد ابتلاء عقلا استنباط
نموده است و بعبارت دیگر مبتکر و مخترع نیست مستخرج است و البته

پیشوایان بزرگ و نفوس مهذب به جز در موقع ضرورت و اجبار از راستی انحراف نمی‌ورزند و تنها معرفت میتواند که عامه را هم بزبور صدق و تقوی آراسته نماید « انما یخشی الله من عباده العلماء » و در نتیجه تعمیم علم آزادی مطلوب بدست خواهد آمد که منشاء اصلی دروغ گفتن و هر صفت رذیله‌ای را زایل خواهد ساخت و الا ملت غیر آزاد با ابتلاء به رذائل و فساد اخلاق نه تنها از فضائل نفسانی محروم است بلکه حیوت مادی را هم متدرجاً از دست داده انقراض ابدی سرنوشتش خواهد بود.

در اینجا مقاله خود را باین شعر نغز استاد بزرگوار علامه طبسی ترشیح و ترصیع مینمایم:

بخت برگردد از آن قوم که کس نتواند

آنچه می‌بیند و میداند تقریر کند

باید دید آزادی را چه اشخاصی سلب کرده اند. - حکومت؟ نه. روحانیت؟ خیر. این جهل عامه است که سبب سلب آزادی از خود و از عقلاء یکجا شده است. مطلب واضح است حکومت طرفدار تمایل عامه است دانشمندانهم در میان جمعیت جاهل نمیتوانند مصالح حقیقی را فاش بگویند چرا که حفظ اعتبارات و شئون مادی خود را ناگزیر بسکوت یا همدستی دیگران هستند و اگر معدودی مصلح و تقی و پارسا پیدا شوند در گوشه خمول و ازوا متقاعد شده بدین یا بقول نویسندگان کنونی منفی باف میشوند چنانچه رباعیات خیام و غزلهای حافظ بیشتر مبنی بر یأس و بی میلی بحیوة است.

وقتی من در کتاب « طغیان آسیا » تألیف ویکتور برار نویسنده اجتماعی فرانسه جمله ذیل را خواندم « آسیائی‌ها عموماً بودائی هستند یا بزبان و قلب و یا بقلب » بسیار از این نسبت تعجب کردم اما همینکه در اشعار و اقوال عرفا و بزرگان ایران مطالعات دقیقه کردم نظر نویسنده

مشار الیه را تصدیق نمودم . مثلاً این رباعی خیّام
 گر آمدنم بدی بخود نامدمی و رزانکه شدن بمن شدی کی شدمی
 آن به نبودی که اندرین دیر خراب نه آمدمی نه بدمی نه شدمی
 یا این شعر خواجه «دمی با غم بسر بردن جهان یکسر نمی ارزد» و شعر
 دیگرش «دهقان ازل کاشکی این تخم نکشتی» . این مطالعات مرا باصابت
 نظر نویسنده مزبور الزام نمود اگر چه خیام و حافظ و عرفاء ما
 شاید اصلاً باصول و عقائد بودا نظری نداشته ولی تأثیر محیط جهل
 پرور و عدم تناسب اوضاع آنان را مجبور کرده است که رو به «زوانا»
 یا فناء مطلق که مطلوب بودا است بروند و اصل «در کار خراب
 هر چه خراب اولیتر» منظور و مطلوبشان باشد . اشخاص فاسد
 ولو معرفت پیدا کنند دزد یا چراغ بوده بگمراهی عامه کمک میکنند
 برای تنشيط صالح و نجات ازطالح فقط و فقط تعلیم اجباری مؤثر است
 لاغیر که ملّتی از نو بسازد و حسن و قبح اشیاء را طوریکه ذاتی است
 بمردم بفهماند آنوقت شجاعت صداقت وفا محبت و تمام صفات فاضله نشو
 و نما خواهد نمود و بدون آن عیوب و مفاسد مشهوده روز افزون
 خواهد بود

در نیکی کردن

علاء الدوله سمنانی
 صد خانه اگر بطاعت آباد کنی
 به زین نبود که خاطری شاد کنی
 کر بنده کنی به لطف آزادی را
 بهتر که هزار بنده آزاد کنی

اقتراحات و انتقادات

مقصود از اقتراح چیست ؟

چند روز پیش یکی از دوستان میگفت چرا شما موضوع « دروغ مصلحت آمیز » را در مجله آینده مطرح کرده اید؟ مگر نمیدانید دسته‌ای هستند که میخواهند سعدی را خراب کنند و همه افتخارات گذشته ایران را نابود نمایند؟ بسیار تعجب کردم. اول برای اینکه چطور ممکن است عده‌ای باشند که بخواهند و سپس بتوانند سعدی و مفاخر گذشته ایران را بی حیثیت کنند و برای چه؟ با کمال تعجب و بهت پرسیدم: آخر چطور میتوان سعدی را خراب کرد؟ - گفت: همینطور که او را انتقاد میکنند. گفتم: مقصود شما اگر از « سعدی را انتقاد میکنند » اینست که باو بدمیگویند البته کار زشتی است و در مجله آینده برای هیچکس مجال نخواهد بود که نسبت بسعدی بد گوئی کند. بچنان مقاله‌ای در اینجا اجازه انتشار داده نخواهد شد، زیرا بعد از فردوسی بعقیده نگارنده سعدی بزرگترین شاعر ایران است و به اندرزهای اخلاقی و اجتماعی او همه عقیده داریم و به این واسطه است که گاه گاه اشعار او برای هدایت افکار در این مجله درج میشود. اما اگر منظور شما از « سعدی را انتقاد میکنند » اینست که در موضوع اشعار، نوشته‌ها، افکار و عقاید اجتماعی و فلسفی او اظهار عقیده مینمایند و حتی بعضی از آنها را مطابق مصالح امروزه مملکت نمیدانند این بدگوئی بسعدی نیست بلکه تحقیقات ادبی، اجتماعی و فلسفی است که البته لازم و خوب است.

بنظر نگارنده اگر بگویند فلان دوا که در زمان ابوعلی سینا به بیماران داده میشد و شفا مییافتند امروز بفلان علت نباید دیگر بمریض داد، یا اگر بگویند حکیم بزرگوار موفق بکشف علاج فلان درد نشد بهیچوجه توهینی باو وارد نیآورده اند. بعقیده

من اگر بخواهیم هر چیز زمینی را هم مانند چیزهای آسمانی و مقدسات از دسترس اهل مطالعه و انتقاد دور بگذاریم نتیجه این میشود که همیشه از ملل دیگر دنیا عقب خواهیم بود و بالاخره همه چیز ما از آنها پستتر خواهد شد. اگر نتوانیم بعلم طب دست بزنیم، یعنی عقاید طبی حکمای خود را انتقاد کنیم چونکه مانند ابوعلی حکیم دانشمندی داشته ایم، طب ما ترقی نخواهد کرد. اگر بخواهیم بر ریاضیات و نجوم زمان عمر خیام و خواجه نصیرالدین طوسی قناعت کنیم و بگوئیم عقل ایرانی بیش از آن نمیرسد باز در حال توقف خواهیم بود. همچنین اگر نتوانیم در حکمت، فلسفه و ادبیات نویسندگان عالیقدر خود گفتگو و مواضع شکافی نمائیم در این رشته علوم هم دنبال خواهیم ماند

« دروغ مصلحت آمیز »، « بانیك و بد سر کردن »، « همرنك جماعت شدن » و صدها امثله مانند آنها در اخلاق، عادات، ادبیات و زندگی ما داخل شده و ممکن است که نتایج خوب یا بد داشته باشد. این فلسفه ها از لحاظ اجتماعی، ادبی و نظرهای دیگر قابل مطالعه، بحث و انتقاد است.

يك مجله حق دارد - مكلف است - كه این موضوعهای اجتماعی و ادبی را طرح کند تا ادبا و دانشمندان قوم در آن بحث نمایند. در اقتراح نمودن این موضوعها ما کمال بیطرفی را رعایت کرده ایم، بطوریکه از اقتراح ماهیچ معلوم نبود که عقیده نویسنده این سطور چیست. نه این باشد که نگارنده از اظهار عقیده خود بیم داشته باشد. خیر، بلکه رسم همین است که طرح موضوع باید بیطرفانه باشد. نگارنده نیز مانند یگنفر از شرکت کنندگان در اقتراح بنوبه خود اظهار عقیده میکنند.

نوشته بودیم (صفحه ۷۹): « از لحاظ فلسفی و اجتماعی در باره این سخن سعدی و شعر عرفی چه عقیده دارید؟ بنظر شما این کلمات چه تأثیرات خوب یا بدی در زندگانی اجتماعی و انفرادی ما داشته یا ممکن

است در آینده داشته باشد؟ آموختن چنین ضرب المثل‌هایی باطفال برای نسل آینده ایران مفید است یا مضر؟

هر کس با نظر بیطرفی و ذهن خالی عبارات فوق را بخواند تصدیق میکند که ما نه از دروغ مصلحت آمیز تعریف کرده ایم و نه مذمت، نه قائل بضرر آن شده ایم نه نفع. موضوع را مطرح کرده ایم تا هر کس بتواند در نهایت آزادی اظهار عقیده بنماید.

ممکن است آقایان محترم موضوع را از لحاظ فلسفه مورد مطالعه و انتقاد قرار بدهند یا از لحاظ اجتماع، در صورت اول مقاله ایشان بیشتر فایده نظری و علمی دارد و در صورت دوم ممکن است نتیجه عملی هم داشته باشد، یعنی بعد از آنکه دانستیم این گونه ضرب المثلها فلان فوائد یا فلان مضار را در زندگانی اجتماعی و انفرادی ما دارد بیشتر ترویج میکنیم و در اشعار خود میسرانیم، یا ترك میکنیم، از ادبیات جدید خود خارج مینمائیم و در مدارس هم باطفال خود نمی آموزیم.....

پیش از آنکه نگارنده عقیده خود را در موضوع «دروغ» مصلحت آمیز اظهار دارد میخواهد برای اینکه کمترین شبهه ای در اذهان باقی نماند کله انتقاد را تشریح نماید.

~~*

انتقاد یعنی چه؟

انتقاد قضاوت و اظهار عقیده نمودن در موضوعی است از لحاظ مختلف: خوبی یا بدی، فایده یا ضرر و غیره. ممکن است که عقیده منتقد با اصطلاح بر له یا بر علیه موضوع انتقاد شده باشد. از نظر علمی صحیح نیست که هر انتقادی را بمعنی مذمت و نکوهش بگیریم. پس انتقاد در حقیقت عبارت است از موافقت یا مخالفت با موضوع انتقاد و این بسته است بنظر انتقاد کننده که ممکن است نسبت بموضوع اظهار تأسف

یا مسرت کند ، ستایش یا نکوهش نماید ، امیدوار یا بیمناک باشد .
 بهر حال ، انتقاد همیشه بیان حقیقی نیست ، یعنی هرگز یک حقیقت
 کلی و اصلی یا بقول فرنگیها يك «réalité objective» نمیشد ، بلکه
 نتیجه نظر و عقیده شخصی « subjective » منتقد است . باینواسطه در يك
 موضوع معین دو یا چند نفر بیک گونه قضاوت نمیکنند : یکی آنرا مفید
 میداند ، یکی آنرا مضر ، دیگری هیچ يك از این دو خاصیت را برای
 آن قائل نیست . این اختلاف عقیده نه بواسطه آنست كه موضوع
 بخودی خود دارای این حالات مختلف باشد بلکه بواسطه این است كه
 منتقدین هر يك آنرا از لحاظ منافع شخصی و ملی یا عقاید اجتماعی و
 فلسفی خود یا جمعیت خود یا ملت خود نگاه میکنند . چون عقاید
 و منافع مختلف است نتیجه انتقادات نیز مختلف خواهد بود . پس بطور
 کلی باید تصدیق کرد انتقاد علمی نیست كه بتواند يك حقیقت مسلمی را
 كشف یا اثبات نماید ، چنانكه علوم ریاضی یا علم تاریخ خالص (یعنی
 تاریخی كه فقط ذكر وقایع بدون اظهار نظر مورخ باشد) هست . مثلاً
 ۲ باضافه ۲ مساوی است با ۴ و ۲ ضرب در ۲ هم مساوی است با
 ۴ پس ۲ باضافه ۲ مساوی است با ۲ ضرب در ۲ - اما ۳ باضافه
 ۳ مساوی نیست با ۳ ضرب در ۳ و هیچكس نمیتواند این حقیقت را
 انكار کند . همه متفق القولند . همچنین اگر بگوئیم در جلسه نهم
 آبان ۱۳۰۴ ه . ش . مجلس شورای ملی ایران كه مركب بود
 از فلان اشخاص رای بخلع احمد شاه و انقراض سلسله قاجاریه داد
 ولی چند نفر مخالف بودند ، این حقیقت را هم هیچكس نمیتواند انكار
 نماید ، زیرا راستی در آن روز چنین عملی وقوع یافت و مخالفین هم بودند
 كه مخالفت كردند : این تاریخ خالص است .
 اما در اینکه آیا خلع احمد میرزا و انقراض قاجاریه بنحوی كه
 صورت گرفت خوب بود یا بد ، یا اظهارات موافقین و مخالفین از

لحاظ شخصی یا ملی آنها مفید بود یا مضر ، این بسته بنظر های مختلف است و هر عقیده خوب یا بدی که در این زمینه اظهار بشود « انتقاد » است . معینا هر قدر هم که عقاید و منافع اشخاص مختلف و مخالف باشد باز زیاد اتفاق میافتد که عده ای در انتقاد يك موضوع وحدت نظر دارند . از این میتوان استنباط کرد که عقاید آنها یا منافع آنها یکی است یا نزدیک بیکدیگر است . پس هیچ غریب نیست اگر پیروان يك مذهب یا افراد يك حزب سیاسی یا شاگردان يك مدرسه عقاید مشترك داشته باشند و قضاوت آنها نیز بر يك نوع باشد . با وجود این وقتی در انتقادات آنها دقیق شویم و از چگونگی و جزئیات آن اطلاع حاصل کنیم خواهیم دید باز بدون اختلاف نیست

زمانیکه بخواهیم يك کتاب یا يك شعر را انتقاد نمائیم ممکن است که آنرا از لحاظ مؤلف آن انتقاد کنیم یعنی مطالعه در این بنائیم که مؤلف یا شاعر در چه موقع و در چه حالت و در تحت چه تأثیرات بوده است موقعی که آن کتاب را نوشته یا آن شعر را گفته ، و در حقیقت علی را کشف و انتقاد کنیم که باعث ایجاد آن کتاب یا شعر شده است . ممکن هم هست صرف نظر از مؤلف آن کتاب یا گوینده آن شعر و حالات روحی و جسمی آنها نموده مذاقه در این بنائیم که آن کتاب یا آن شعر چه فوائد یا چه مضار اجتماعی ممکن است داشته باشد .

این را هم تصدیق دارم که بسیاری از اشخاص نیز انتقادی که میکنند از روی عقیده نیست ، بتقلید است یا از روزنه منافع دیگری بموضوع نگاه میکنند ، مثل یکنفر وکیل مرافعه که در محکمه قضا را از لحاظ منافع موکل خود طرح مینماید ، یا روزنامه نویس ها که ممکن است قضایای سیاسی را از لحاظ مصالح دولت یا احزابی که « ارگان » آنها هستند انتقاد نمایند ، یا فلان عوام فریب آخوند باز که بدون داشتن عقاید مذهبی قضایای اجتماعی را بکمک احادیث و اخبار انتقاد می

نماید، یا فلان شیاد بد اخلاق که تمام مسائل را با اصول اخلاق حل میکند، و قس علیهذا.... اینها انتقاد حقیقی نیست، بلکه صورتی مجازی و مصنوعی است و داخل در بحث ما نمیشد.

خلاصه، برای خاتمه دادن باین بحث طولانی تکراراً بنحو اختصار گوئیم که انتقاد «critique» بمعنی مذمت کردن نیست، و انتقاد کننده میتواند کتاب نویسنده یا شعر گوینده‌ای را انتقاد نماید بدون اینکه کلمه‌ای نادرست در آن یافته و نکوهش کرده باشد. بلکه ممکن است تمام تعریف کند. ممکن هم هست کتابی را انتقاد نمایند و کلمه‌ای در خور ستایش در آن نیابند. پس کلمه «انتقاد» بمعنی «نکته‌گیری» و «عیب جوئی» نیست، بیشتر بمعنی «نکته‌سنجی» و «تحقیق» است.

چون این مقاله قدری مفصل شد ماعقیده خود را در موضوع «دروغ مصاحبت آمیز» بشماره‌های بعد محول میکنیم و منتظریم که دانشمندان و رجال ادبی از اظهار عقیده خود در این موضوع خودداری نکنند. اگر نگارنده بنگارش شرح فوق مبادرت کرد برای این بود که چون کلمه «انتقاد» در نظر بسیاری بمعنی «عیب جوئی» و «خرده‌گیری» جلوه کرده است برخی اندیشناك بودند که انتقاد کلام سعدی در انظار خرد و کلان نیکو نماید، و حقا اگر مقصود از انتقاد كوچك کردن و باین آوردن مقام شیخ بزرگوار باشد اندیشه‌ای نکوهیده و کاری بس ناستوده و بیهوده خواهد بود. اما اگر همانطور که گفتیم مقصود تحقیقات ادبی، فلسفی و اجتماعی باشد البته لازم است و هیچ مرد بی غرضی هم برخاش نخواهد نمود.

دکتر انشار

تقریظها و انتقادها

از این پس در زیر عنوان فوق بای در مجله باز خواهد بود و آرا بتقریظ و انتقادی که راجع بمجله آینده بقلم آقای زریمان پاریسی هند در

روزنامه بمبئی کریکل (۱) مورخه ۲۳ سپتامبر ۱۹۲۵ و در روزنامه گجراتی و انگلیسی «جام جمشید» منطبعه هندوستان درج شده است آغاز مینمائیم. رسم ما نبوده و نخواهد بود که خود ستائی کنیم، باین واسطه کلیه مقالات و اشعاریکه با نظر لطف و تعارف نوشته شده یا از درج آن خود داری کرده یا با تغییراتی منتشر نموده ایم. مع هذا بالتشاور یکی از تقریظها و انتقادهائی که درجرائد خارجه راجع بمجله آینده شده است مبادرت میکنیم و این برای آنکه میدانیم نویسندگان محترم مجله میل دارند بدانند مقالات آنها چگونه در نظر دیگران جلوه کرده است.

در اینجا موقع را مناسب و مغتنم دانسته بعرض خوانندگان محترم میرسانیم که بچه سبب ما باین اندازه از درج هرچه که بوی تعارف و تعریف بدهد، چه نسبت بنخود مجله و کارکنان آن، چه نسبت بدیگران، احتراز داریم. علت این نیست که ما اصولاً آنرا بد بدانیم. خیر، بلکه تعریف و تعارف هم بگفته شاعر مانند زلف و چشم و ابروست که هر يك بجای خود نیکو میباشد... اما بجای خود. متاسفانه در ایران هیچ چیز بجای خود نیست و از همه کمتر بجای خود همانا تعریف و تعارف است که در حقیقت عبارت از چاپلوسی و تملق میباشد. در اروپا هم وقتی کتابی یا مجله ای طبع شود جرائد و نویسندگان مقالات تقریظیه مینویسند و آن کتابها و مجلات در طبع ثانی و شمارههای بعد خود بعضی از آن تقریظات را نقل میکنند تا بخوانندگان خود نشان بدهند چه تأثیر و جلوه ای در خارج دارند. این عمل، خواه نوشتن تقریظ و تعریف، خواه نقل آن از طرف مدوح، در اروپا هیچ عیب ندارد، زیرا که تمام بایک سادگی و صفای نیت انجام میگردد. آیا در ایران هم همینطور است؟ نه! اینجا پشك و مشك بیک ترخ است، خوب و بد را بیک چوب میرانند.... حتی آنکه از همه بدتر از همه گرامتر و آنچه از هر چیز فاسدتر است بازارش گرمتر میباشد. اگر باور ندارید نظری از روی کمال دقت و کنجکاوی باطراف خود، بهرچه دلتان میخواست، بیفکنید و این حقیقت را باور کنید. ما چه مثالی بزیم که بکسی برنخورد؟

«آینده»، ایران

ترجمه آقای البرز

نقل از جرائد بمبئی کرنیکل و جام جمشید

تجدید حیات ملی ایران يك طريقه برای ظهور و تجلی خود یافته و آن از راه جراید و مجلات تازه است .

ایران برخلاف عراق و حتی سوریه و فلسطین مطبوعات زیادی داشته و پرفسور برون صورت مشروح و دقیقی از آنها تهیه کرده (۱) و بعد ها هم یکی از معروفین روسیه آن صورت را تکمیل و اضافات جدیدی بر آن نموده است (۲)

مندرجات مجله آینده بسیار جالب توجه میباشد ، مخصوصاً - ولی نه منحصرأ - برای ایرانیان و علاقه مندان بایران مقیم خارجه . این مجله با آنکه ماهیانه منتشر میشود معذک تقریباً تازگی و طراوت روزانه از آن مشهود است زیرا مادامیکه پست هوایی در ایران تأسیس نشده و « سرویس » تلگرافی بقیمت نازل و ارزانی نرسد ما مجبوریم از وقایع و حوادثی که در پای تخت ایران حادث میشود درست سی روز بعد از وقوع اطلاع حاصل کنیم . از این لحاظ حتی اغلب خبر های مجله آینده تازگی دارد .

شماره اول حاوی چنان مطالب متنوع ، عالی و ممتازی بود که ما تصور میکردیم شماره دوم نخواهد توانست بیای امتیاز اولی برسد ولی خوشبختانه ترس ما اساسی نداشت .

شماره (تیرماه) مقالات متعدد سودمندی را حاوی بود که بیش از

(۱) اشاره به کتاب « مطبوعات و اشعار ایران جدید »

The Press and Poetry of Modern Persia

تألیف پرفسور برون است که قسمتی از آن از نسخه خطی آقا میرزا محمد علیخان تربیت اقتباس و در ۱۹۱۴ در کمبریج چاپ شده است .

(۲) اینجا چند سطر حنف گردیده است .

لحاظ شخصی. با ملّی آنها مفید بود یا مضر، این بسته بنظر های مختلف است و هر عقیده خوب یا بدی که در این زمینه اظهار بشود «انتقاد» است. معینا هر قدر هم که عقاید و منافع اشخاص مختلف و مخالف باشد باز زیاد اتفاق میافتد که عده ای در انتقاد يك موضوع وحدت نظر دارند. از این میتوان استنباط کرد که عقاید آنها یا منافع آنها یکی است یا نزدیک بیکدیگر است. پس هیچ غریب نیست اگر پیروان يك مذهب یا افراد يك حزب سیاسی یا شاگردان يك مدرسه عقاید مشترك داشته باشند و قضاوت آنها نیز بر يك نوع باشد. با وجود این وقتی در انتقادات آنها دقیق شویم و از چگونگی و جزئیات آن اطلاع حاصل کنیم خواهیم دید باز بدون اختلاف نیست....

زمانیکه بخواهیم يك کتاب یا يك شعر را انتقاد نمائیم ممکن است که آنرا از لحاظ مؤلف آن انتقاد کنیم یعنی مطالعه در این بنمائیم که مؤلف یا شاعر در چه موقع و در چه حالت و در تحت چه تأثیرات بوده است موقعی که آن کتاب را نوشته یا آن شعر را گفته، و در حقیقت علی را کشف و انتقاد کنیم که باعث ایجاد آن کتاب یا شعر شده است. ممکن هم هست صرف نظر از مؤلف آن کتاب یا گوینده آن شعر و حالات روحی و جسمی آنها نموده مذاقه در این بنمائیم که آن کتاب یا آن شعر چه فوائد یا چه مضار اجتماعی ممکن است داشته باشد.

این را هم تصدیق دارم که بسیاری از اشخاص نیز انتقادی که میکنند از روی عقیده نیست، بتقلید است یا از روزنه منافع دیگری. موضوع نگاه میکنند، مثل یکنفر وکیل مرافعه که در محکمه قضا یا را از لحاظ منافع موکل خود طرح مینماید، یا روزنامه نویس ها که ممکن است قضایای سیاسی را از لحاظ مصالح دولت یا احزابی که «ارگان» آنها هستند انتقاد نمایند، یا فلان عوام فریب آخوند باز که بدون داشتن عقاید مذهبی قضایای اجتماعی را بکمک احادیث و اخبار انتقاد می

نماید، یا فلان شاید بد اخلاق که تمام مسائل را با اصول اخلاق حل میکند، و قس علیهذا.... اینها انتقاد حقیقی نیست، بلکه صوری مجازی و مصنوعی است و داخل در بحث ما نمیشد.

خلاصه، برای خاتمه دادن باین بحث طولانی تکراراً بنحو اختصار گوئیم که انتقاد «critique» بمعنی مذمت کردن نیست، و انتقاد کننده میتواند کتاب نویسنده یا شعر گوینده‌ای را انتقاد نماید بدون اینکه کلمه‌ای نادرست در آن یافته و نکوهش کرده باشد. بلکه ممکن است تمام تعریف کند. ممکن هم هست کتابی را انتقاد نمایند و کلمه‌ای در خور ستایش در آن نیابند. پس کلمه «انتقاد» بمعنی «نکته‌گیری» و «عیب جوئی» نیست، بیشتر بمعنی «نکته‌سنجی» و «تحقیق» است.

چون این مقاله قدری مفصل شد ماعقیده خود را در موضوع «دروغ مصاحبت آمیز» بشارههای بعد محول میکنیم و منتظریم که دانشمندان و رجال ادبی از اظهار عقیده خود در این موضوع خودداری نکنند. اگر نگارنده بنگارش شرح فوق مبادرت کرد برای این بود که چون کلمه «انتقاد» در نظر بسیاری بمعنی «عیب جوئی» و «خرده‌گیری» جلوه کرده است برخی اندیشناک بودند که انتقاد کلام سعدی در انظار خرد و کلان نیکو نماید، و حقا اگر مقصود از انتقاد كوچك کردن و باین آوردن مقام شیخ بزرگوار باشد اندیشه‌ای نکوهیده و کاری بس ناستوده و بیبوده خواهد بود. اما اگر همانطور که گفتیم مقصود تحقیقات ادبی، فلسفی و اجتماعی باشد البته لازم است و هیچ مرد بی‌غرضی هم برخاش نخواهد نمود.

دکتر انشار

تقریظها و انتقادها

از این پس در زیر عنوان فوق بانی در مجله باز خواهد بود و آرا بتقریظ و انتقادی که راجع بمجله آینده بقلم آقای نریمان پارسی هند در

روزنامه بمبئی کرنیکل (۱) مورخه ۲۳ سپتامبر ۱۹۲۵ و در روزنامه گجراتی و انگلیسی «جام جمشید» منطبعه هندوستان درج شده است آغاز مینمائیم. رسم ما نبوده و نخواهد بود که خود ستائی کنیم، باین واسطه کلیه مقالات و اشعاریکه با نظر لطف و تعارف نوشته شده یا از درج آن خود داری کرده یا با تغییراتی منتشر نموده ایم. معهذا بانتشار یکی از تقریظها و انتقادهائی که در جرائد خارجه راجع بمجله آینده شده است مبادرت میکنیم و این برای آنکه میدانیم نویسندگان محترم مجله میل دارند بدانند مقالات آنها چگونه در نظر دیگران جلوه کرده است.

در اینجا موقع را مناسب و مغتنم دانسته بعرض خوانندگان محترم میرسانیم که بچه سبب ما باین اندازه از درج هرچه که بوی تعارف و تعریف بدهد، چه نسبت بخود مجله و کارکنان آن، چه نسبت بدیگران، احتراز داریم. علت این نیست که ما اصولاً آنرا بد بدانیم. خیر، بلکه تعریف و تعارف هم بگفته شاعر مانند زلف و چشم و ابروست که هر يك بجای خود نیکو میباشد... اما بجای خود. متاسفانه در ایران هیچ چیز بجای خود نیست و از همه کمتر بجای خود همانا تعریف و تعارف است که در حقیقت عبارت از چاپلوسی و تملق میباشد. در اروپا هم وقتی کتابی یا مجله ای طبع شود جرائد و نویسندگان مقالات تقریظیه مینویسند و آن کتابها و مجلات در طبع ثانی و شمارهای بعد خود بعضی از آن تقریظات را نقل میکنند تا بخوانندگان خود نشان بدهند چه تأثیر و جلوه ای در خارج دارند. این عمل، خواه نوشتن تقریظ و تعریف، خواه نقل آن از طرف ممدوح، در اروپا هیچ عیب ندارد، زیرا که تمام بایک سادگی و صفای نیت انجام میگردد. آیا در ایران هم همینطور است؟ نه! اینجا پشك و مشك بیک ترخ است، خوب و بد را بیک چوب میرانند.... حتی آنکه از همه بدتر از همه گرامیتر و آنچه از هر چیز فاسدتر است بازارش گرمتر میباشد. اگر باورند ارید نظری از روی کمال دقت و کنجکاوی باطراف خود، بهره دلتان میخواهد، بیفکنید و این حقیقت را باور کنید. ما چه مثالی برنیم که بکسی برنخورد؟

«آینده»، ایران

ترجمه آقای البرز

نقل از جرائد بمبئی کریکل و جام جمشید

تجدید حیات ملی ایران يك طريقه برای ظهور و تجلی خود یافته و آن از راه جراید و مجلات تازه است .

ایران برخلاف عراق و حتی سوریه و فلسطین مطبوعات زیادی داشته و پرفسور برون صورت مشروح و دقیقی از آنها تهیه کرده (۱) و بعد ها هم یکی از معروفین روسیه آن صورت را تکمیل و اضافات جدیدی بر آن نموده است (۲)

مندرجات مجله آینده بسیار جالب توجه میباشد ، مخصوصاً - ولی نه منحصرأ - برای ایرانیان و علاقه مندان بایران مقیم خارجه . این مجله با آنکه ماهیانه منتشر میشود معذلك تقریباً تازگی و طراوت روزانه از آن مشهود است زیرا مادامیکه پست هوایی در ایران تأسیس نشده و « سرویس » تلگرافی بقیمت نازل و ارزانی نرسد ما مجبوریم از وقایع و حوادثی که در پای تخت ایران حادث میشود درست سی روز بعد از وقوع اطلاع حاصل کنیم . از این لحاظ حتی اغلب خبر های مجله آینده تازگی دارد .

شماره اول حاوی چنان مطالب متنوع ، عالی و ممتازی بود که ما تصور میکردیم شماره دوم نخواهد توانست بیای امتیاز اولی برسد ولی خوشبختانه ترس ما اساسی نداشت .

شماره (تیرماه) مقالات متعدد سودمندی را حاوی بود که بیش از

(۱) اشاره به کتاب « مطبوعات و اشعار ایران جدید »

The Press and Poetry of Modern Persia

تألیف پرفسور برون است که قسمتی از آن از نسخه خطی آقا میرزا محمد علیخان تربیت اقتباس و در ۱۹۱۴ در کمبریج چاپ شده است .

(۲) اینجا چند سطر حنف گردیده است .

اطلاعاتیکه از منابع انگلیسی بما میرسید قضایای خوزستان و طغیان ترکمان را روشن میکرد. مقالات سیاسی این مجله همه مختصر و مفید و جالب توجه میباشد و ایران جوان از این حیث خوشبختانه بدرجه مهمی راه تجدّد را پیموده است. بعلاوه در مقالات مزبور دیگر کنایه و گوشه تند و زننده ای برضد روس و انگلیس یافت نمیشود.

مقاله اقتصادی راجع به صنعت ابریشم در ایران بقلم رئیس فلاح با آنهمه مطالب و کیفیات مفیده ممکن است فرض کرد ترجمه از يك اصل اروپائی باشد.

تاریخ زبان فارسی در ترکستان نگارش آقای محمود عرفان نمونه ساده نویسی و تدقیقات متین است. سرگذشت تاجیکها یا ایرانیان اصلی مقیم آسیای مرکزی مورد توجه جمع کثیری در هندوستان میباشد. آقاسید احمد تبریزی یکی از نویسندگان دیگر این مجله است که وارد در حوادث گذشته شده و تاریخ عرب را در خوزستان نوشته است. در اینموقع یادآور شویم که نویسنده فاضل میتواند غیر از تاریخ طبری بمنابع دیگری از قبیل بلاذری و ابن الاثیر نیز رجوع کنند. شعر هنوز روح ایران محسوب میشود و بهمین جهت ما متعجب نیستیم که مقام شایسته خود را حتی در يك مجله متجدد طهران نیز از دست نداده است....

شماره شهریور با مقاله ای راجع به سپاه و سیاست شروع میشود. در همان شماره اقتراح خوبی نیز در موضوع تعلیم اخلاقی ظاهراً قابل ایراد شیخ سعدی (که این جانب هم در «ایران و پارسیان» صفحه ۷ بان اشاره کرده ام) یافت میشود (۱)....

(۱) «ایران و پارسیان» Persia and Parsis کتابت بزبان انگلیسی که اخیراً آقای نریمان در بمبئی بطبع رسانیده اند و صفحه اول آن مزین است به شیه فردوسی. (گویا از روی مجسمه ای که آقای کمال الملك ریخته اند). در شماره آینده تقریظ و انتقادی از آن مطالعه خواهید کرد.

مقاله ای نیز بقلم آقای دشتی در خصوص موسیقی کلنل علی نقی خان وزیری نگارش یافته است. آقای محمود عرفان تحقیقات خیلی مهم و مفید خود را راجع بزبان فارسی که در ترکستان معمول ولی در کار از بین رفتن است در این شماره تعقیب نموده است

بقدر کفایت برای نشان دادن درجه عالی مجله نگاشته شد ولی نباید تصور کرد که مندرجات آن فقط منحصر بمقالات فوق است

بالاخره اگرچه تصور میکنیم که در « هندوستان پاریسی » ما تمام اطلاعات لازم راجع بزندگان و اشعار فردوسی را بدست آورده ایم (از آنجمله تحقیقات بارون روزن Rosen بروسی، نلدکه Noldeke آلمانی مهل Mohl بفرانسه و شبلی Shibli بزبان اردو) معینا نطق آقای تقی زاده در خصوص مقام مقدس فردوسی در زندگانی ملی ایران حاوی بعضی نکات تازه میباشد و اگرچه موضوع دیرینه ولی در لباس جوانی و تجدد جلوه کرده است. ما آینده طولانی و شرافتمندی را برای «آینده» ایران خواستار میشویم.



ما صمیمانه کارکنان مجله آینده را تبریک میگوئیم که توانسته اند آنچه تا کنون مختص و منحصر باروپا و مصر بوده در طهران دایر نمایند. از محتویات این مجله بر میآید که قول خردمندان لاردزث کلیف را که میگوید « مقالات هر قدر مهم و جالب توجه باشد چون ازدوستون تجاوز نماید کمتر کسی بخواندن آنها رغبت خواهد نمود » بکار بسته اند. مقالات این مجله موجزو مفید است. قسمت سیاسی آن راجع بسیاست روس و انگلیس در ایران خیلی مهم میباشد. مقاله مفید دیگری راجع بزبان فارسی در ترکستان بود که با کمال بی صبری منتظر بقیه آن هستیم. تحقیقات تاریخی راجع باعراب خوزستان نشان میدهد که نویسندگان مطالعات عمیق نموده است. مقالات راجع بکردستان و طغیان ترکمانها را منتظر بودیم که قدری مفصل تر باشد. انتقاداتیکه بمناسبت مرك لرد کرزن و نطق لرد بالفور از لحاظ مصالح ایران نوشته شده بی غرضانه بود

حسن مقدم - «علی نوروز»

« بهیچ باغ نبود آن درخت مانندش »

« که تند باد اجل بی دریغ بر کندش »

سعدی

میرزا حسن خان مقدم فرزند آقای احتساب الملك که از باهوشترین و جدّیترین جوانهای ایران بود در ماه گذشته این جهان را وداع گفت. تولد وی در سال ۱۲۷۶ ه. ش. بود. تحصیلات خود را در شهر لوزان (سوئیس) بانظم و سرعت کامل طی نمود: کلژ و ژیمناز کلاسیک (یعنی ادبی) را تمام کرده پس از اخذ تصدیقنامه تحصیلات مقدماتی و متوسطه و دیپلم «باشلیه» ادبی وارد دارالعلوم شد و در رشته علوم اجتماعی بگرفتن دیپلم «لیسانسیه» نائل گردید. بعد از آن باسلامبول رفته در سفارت ایران داخل در خدمت دولت شد. از آنجا بطهران آمده بعد از چندی توقف در سفارت ایران در مصر ماموریت یافت. در آنجا بمرض سل گرفتار شده عازم سوئیس گردید و در بیمارستانی در کوهستان «لین» مشغول بمعالجه شد. اما اجل ویرا چندان محالی نداد و در آنجا دارفانی را وداع گفت.

حسن مقدم با اینکه هنوز خیلی جوان ولی نویسنده زبردست و شیرین زبانی بود. مقالات زیاد چه بزبان فرانسه و چه بزبان فارسی در جرائد ایران و خارجه بقلم او (غالباً بامضای مخفی «علی نوروز») انتشار یافته است. مخصوصاً در آخرین مکتوبی که از بستر بیماری بنگارنده نوشته وعده داده بود که مقالاتی نیز برای مجله آینده بفرستد. قطعه تئتری که بعنوان «جعفر خان از فرنک آمده» در طهران تصنیف نموده بود و چندین بار در اینجا نمایش داده شده مهارت و ملاحظت او را در نویسندگی می‌رساند.

حسن مقدم یکی از امید های آینده ایران و یکی از فرزندان های رشید ، جدی ، باهوش و صمیمی این مملکت بود و مانند کمتر داشت . دوستان او همه از رفتنش خیلی متأثر و پریشانند در مملکتی که عده جوانهای تحصیل کرده ، خوش اخلاق ، وطن دوست و جدی آن بی اندازه کم است در گذشتن مقدم فقدان بزرگ و جبران ناپذیر است . دوات ایران قدر او را نمیدانست : میان او و جوانهای بی سواد معمولی که از لحاظ اداری هم رتبه او بودند ولی از جهات علمی و اخلاقی ابداً قابل سنجش باوی نمیشدند فرقی نمیکذاشت ، بطوریکه در غربت به بیچارگی بسر میبرد و شاید در نتیجه رنج و محنت ، مطالعه و کار زیاد مسلول گردید . او هم یکی از قربانیهای اوضاع اسف آور ایران است . خداوند باین مملکت بخت برگشته رحم فرماید !

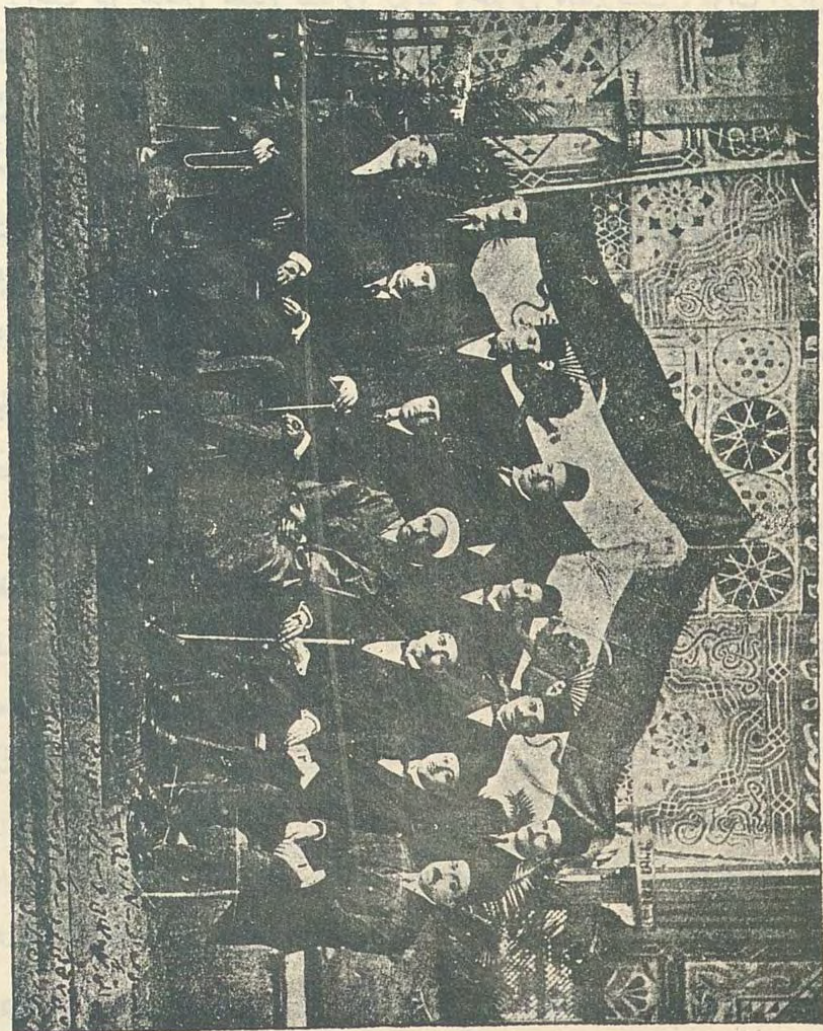
از طرف جمعیت ایران جوان مجلس سوگواری بی ریائی در مدرسه دارالفنون بپایان آن مرحوم که عضو آن جمعیت بود تشکیل یافته در شرح احوال و مقام اخلاقی و ادبی او از طرف آقایان آقا میرزا علی اکبر خان سیاسی ، آقا میرزا اسمعیل خان مرآت و آقا میرزا سعید خان نفیسی نطقهائی ایراد گردید . چون مجلس مذکور موقع طبع آخرین قسمت مجله تشکیل یافت ممکن نشد که بیش از این در موضوع آن در اینجا چیزی بنویسیم .

د.ا.

صاحب سخن

از محمد ابن نصیر

چو صاحب سخن زنده باشد سخن بنزد همه رایگانی بود
یکی را بسود طعنه بر لفظ او یکی را سخن در معانی بود
چو صاحب سخن مرد آنکه سخن به از گوهر نغز کافی بود
زهی حالت خوب صاحب سخن که مرگش به از زندگانی بود



«کلیشه». فوق عکس تجار ایرانی مقیم مصر میباشد و با مراسله ای که از طرف آقا یان آقا محمد حسن و آقا علی اصغر تاجر یزدی مقیم مصر بآنداره رسیده است عیناً بطبع میرسانیم.